



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

سفرِ اہل بیت



شاعر اہل بیت ؑ
حسن زولیدہ نیشابوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سفینه نور

نویسنده:

ژولیده نیشابوری (محمدحسن فرحبخشیان)

ناشر چاپی:

مفید

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	سفینه نور
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۳	مناجات
۱۴	میخانه
۱۶	غزل
۱۷	خطا پوش
۱۸	قرار
۱۹	بی خبر
۲۰	مرگ
۲۱	بی بند و باری
۲۳	اجل
۲۴	ازدواج
۲۶	عالم
۲۸	علم
۲۹	نصیحت
۳۱	غزل
۳۲	«چه کرده»
۳۴	آدم دنیا طلب
۳۶	چوگان عزت
۳۷	توکل
۳۸	حسن نیت
۴۰	یا بنده

۴۲	تورم
۴۳	گنج قناعت
۴۵	مشکل
۴۷	کام دل
۴۸	حکایت
۵۰	منای قرب
۵۲	مدايح
۵۲	ميلاد رسول اکرم (صلى الله عليه و آله)
۵۵	ميلاد على (عليه السلام)
۵۹	مولود كعبه
۶۵	على بن ابيطالب (عليه السلام)
۶۸	در وصف مولای متقیان
۷۱	«غدیریه»
۷۳	غدیر خم
۷۶	«دو بيتی ها»
۷۶	اشاره
۷۶	غدیر خُم
۷۷	ميلاد حضرت زهرا (سلام الله عليها)
۷۸	بند دوم
۷۹	تولد حضرت زهرا (س)
۸۱	ميلاديه حضرت زهرا (عليها السلام)
۸۴	افتخار دختر
۸۶	در ميلاد صديقه كبرى (عليها السلام)
۹۰	در ميلاد حضرت جواد (عليه السلام)
۹۵	مراثی
۹۵	نوحه رحلت حضرت رسول (صلى الله عليه و آله)

۹۶	سقیفه
۹۷	حضرت زهرا (علیها السلام)
۹۸	حضرت صدیقه کبری (علیها السلام)
۹۹	زبان حال صدیقه کبری (علیها السلام)
۱۰۰	علی و اشک
۱۰۱	دو بیتى ها
۱۰۳	دو بیتى
۱۰۵	در مصیبت حضرت زهرا (علیها السلام)
۱۰۶	شب و ماهتاب
۱۰۸	قطعات
۱۰۹	دو بیتى ها
۱۱۰	دعای نیمه شب
۱۱۱	(دو بیتى ها)
۱۱۲	در سوک علی بن ابوطالب (علیه السلام)
۱۱۳	نوحه امام حسن مجتبی (علیه السلام)
۱۱۴	امام سجاد (علیه السلام)
۱۱۶	حضرت سجاد (علیه السلام)
۱۱۸	در سوک امام باقر (علیه السلام)
۱۲۰	در سوک امام هشتم (علیه السلام)
۱۲۲	جواد ابن رضا
۱۲۴	«کوفه»
۱۲۶	مسلم (علیه السلام)
۱۲۷	مسلم (علیه السلام)
۱۲۹	مسلم (علیه السلام)
۱۳۱	مسلم (علیه السلام)
۱۳۳	مسلم (علیه السلام)

- ۱۳۶ کوفه
- ۱۳۸ مسلم بن عقيل (عليه السلام)
- ۱۳۹ اولين سرباز
- ۱۴۱ نوحه مسلم بن عقی
- ۱۴۲ مسلم (عليه السلام)
- ۱۴۳ نوحه سينه زنی مسلم بن عقيل
- ۱۴۴ ورود به کربلا
- ۱۴۵ ورود به کربلا
- ۱۴۶ نوحه سينه زنی خُز
- ۱۴۷ يا حسين (عليه السلام)
- ۱۴۹ وداع ابا عبدالله (عليه السلام)
- ۱۵۱ ابوالفضل (عليه السلام)
- ۱۵۲ ابوالفضل العباس (عليه السلام)
- ۱۵۴ حضرت قاسم (عليه السلام)
- ۱۵۵ علی اکبر
- ۱۵۶ زبان حال خواهر و برادر
- ۱۵۷ خواهر و برادر
- ۱۵۸ حضرت زينب (عليها السلام)
- ۱۶۰ دروازه کوفه
- ۱۶۱ زينب (عليها السلام) قهرمان صبر
- ۱۶۳ «دو طفلان زينب (عليها السلام)»
- ۱۶۴ از سقيفه تا دروازه کوفه
- ۱۶۶ تولد حضرت زينب (عليها السلام)
- ۱۶۹ تولد حضرت زينب
- ۱۷۱ تولد حضرت زينب (عليها السلام)
- ۱۷۵ «زينب (عليها السلام)»

۱۷۷ (اربعین)
۱۷۹ اربعین
۱۸۱ اربعین
۱۸۲ اربعین
۱۸۴ «حضرت رقیه (علیها السلام) و سر امام (علیه السلام)»
۱۸۵ برگشت در مدینه
۱۸۶ برگشت در مدینه
۱۸۷ فهرست سفینه نور
۱۹۳ درباره مرکز

سرشناسه: ژولیده نیشابوری، حسن، 1325 - 1386.

عنوان و نام پدیدآور: سفینه نور/ اثر طبع حسن ژولیده نیشابوری.

مشخصات نشر: تهران: مفید، 1372.

مشخصات ظاهری: 176 ص. مصور.

فروست: گلوآژه های عشق؛ 2.

شابک: 1200 ریال ؛ 5000 ریال: چاپ چهارم: 964-5950-40-6 ؛ 5000 ریال (چاپ پنجم)

یادداشت: چاپ چهارم: 1377.

یادداشت: چاپ پنجم: 1379.

موضوع: شعر فارسی -- قرن 14

شعر مذهبی -- قرن 14

رده بندی کنگره: PIR8077/ و 7 س 1373 7

رده بندی دیویی: 8 فا 1/62

شماره کتاب شناسی ملی: م 73-689

سفینه نور

اثر طبع

شاعر اهل البيت عليهم السلام

حسن ژولیده نیشابوری

جلد دوم از گلوآژه های عشق

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم مریم محققیان

ص: 1

اشاره

سفینه نور

حسن فرحبخش نیشابوری

(متخلص به «ژولیده»)

چاپ: چهارم بهار 1377

تیراژ: 3000

چاپ: علامه طباطبائی

ناشر: انتشارات مفید

ناصر خسرو کوچه حاج نایب پاساژ خاتمی تلفن 394922 - کد پستی 11166

شابک: 964-5950-40-6

ISBN 964-5950-40-6

قیمت 5000 ریال

ص: 2

مناجات

الهی بنده ای گم کرده راهم *** بده راهم سر تا پا گناهم

الهی بی پناهان را پناهی *** پناهم ده پناهم ده پناهم

تو از سوز دل رازم الهی *** که من از رحمت عامت گواهم

الهی هر چه هستم هر که هستم *** تویی بخشنده و من عذر خواهم

ز بار معصیت خم گشته پشتم *** ترحم کن تو بر حال تباهم

به آب رحمت کن رو سپیدم *** که من از فرط عصیان رو سیاهم

اگر عمر خطا کردم الهی *** کنون پی برده ام بر اشتباهم

پشیمانم ز اعمال بد خویش *** نجاتم ده که من در قعر چاهم

شده روزم سیاه تر از شب تار *** به غفلت رفته از کف سال و ماهم

کسی غیر توأم فریاد رس نیست *** به فریادم برس چون بی پناهم

نخواهد کرد کس بر من نگاهی *** تو از راه عطوفت کن پناهم

دعایم را اجابت کن خدایا *** که عالم تیره شد از دود آهم

به نقل از حماسه سازان قرون

یار اگر خواهی کن از اغیار خالی خانه را *** چون نباشد آشنائی با خدا بیگانه را
دشمن جانی تر از شیطان هوای نفس ماست *** با جهاد خود بکش این جانی دیوانه را
گردش گردن نباشد خالی از حکمت تو هم *** از کف ساقی مکن خالی طلب پیمانہ را
همچو شمعی گر که می سوزی بسوز از بهر خلق *** مشق کار خویش کن جانبازی پروانه را
در مقام بندگی شو بی ریا چون پوریا *** ورنه سودی نیست بهرت سبحة صد دانه را
کاروان مرگ در راه تو غافل مست خواب *** دیده بگشا ورنه می بندد در میخانه را

لحظه ای هم حرف حق را در ضمیرت جا بده *** ای که کردی گوش صد ها قصه و افسانه را

گنج بی رنجی تو را باشد بعالم آبرو *** از تغافل زیر و رو سازی چرا ویرانه را

در پریشانی بود ژولیده را حالی دگر *** بهر آرایش مده بیهوده زحمت شانه را

ص: 5

هر که سازد رهبر خود عقل دور اندیش را *** در خط تسلیم آرد نفس کافر کیش را
گول هر گندم نمای جو فروشی را نخور *** بی طمع گرگی نمی پوشد لباس میش را
گر دهی نانی به کس آلوده با خونس مکن *** یا مده آن نوش را و یا مزن این نیش را
از برای آب جویی آبروی خود مریز *** منت دونان مکش خور نان خشک خویش را
تا دگر گونت نسازد مال دنیا کن نظر *** از فراز بام کاخت کلبه درویش را
روزگاری گر بلندت کرد دست روزگار *** از غرور خود مرنجان مردم دل ریش را
شاعر ژولیده میگوید که از بار گنه *** سعی کن سنگین نسازی کوله بار خویش را

بشنو این پند گران قدر و فراموش مکن *** غفلت از مرگ و خداوند خطا پوش مکن
گر کسی با تو بدی کرد تو نیکش پندار *** نیکی از هر که رسد بر تو فراموش مکن
ضامن رزق تو تا خالق یکتاست بیا *** منت از خلق مکش نیش کسی نوش مکن
تا در اندیشه تو شمع تفکر سوزد *** بهره بردار و تویی تجربه خاموش مکن
با عروسی که خریدار دو صد دامادست *** خویش را بیهوده در دهر هم آغوش مکن
خانه آخرت آباد کن ای خانه بدوش *** غفلت از خانه چوبین سر دوش مکن
قبل از آنی که اجل شیشه عمرت شکند *** به رجز خوانی دنیای دنی گوش مکن
تا که خیر است بسود تو مرو در پی شر *** روز را با عمل خویش سیه پوش مکن
گوش کن شاعر ژولیده که لقمان فرمود *** روز و شب یاد خدا باش فراموش مکن

دل را ز دست آدم نادان قرار نیست *** خوش بخت آن کسی که باین غم دچار نیست

جاهل ز راه فلسفه عالم نمی شود *** کورا توان درک نهار و بهار نیست

غافل مشوز تیر اجل زانکه بی خطاست *** گمره مشو که بهر تو راه فرار نیست

این جا اگر به رشوه گریزی ز دست عدل *** آن جا نجات دست ریال و دلار نیست

امروز گر به حيله فریبی تو خلق را *** فردا سزای حيله گران غیر نار نیست

این جا در اختیار تو هم نیک و هم بد است *** آن جا تو را به کرده خود اختیار نیست

تشخیص راه و چاه تو را هست و ای دریغ *** رهواره ای تو را به سر رهگذار نیست

فردا جواب خالق خود را چه می دهی *** ای آن که در گفت سند اعتبار نیست

ژولیده ام که نوکر آل محمد (صلی الله علیه و آله) *** جز این بدست من سند افتخار نیست

هر آن کس از حساب خویش آنی بی خبر گردد *** فروشد سود خود را و خریدار ضرر گردد

ز ناقوس قدر بشنو تو آذیر خطر ای دل *** که کاخ آرزو هایت همه زیر و زیر گردد

به دنیا دل مکن خوش زان که بهرت ناخوشی آرد *** سلامت زان کسی باشد که از دنیا بدر گردد

گذشت ایام خردی و جوانی را غنیمت دان *** که چون پیری رسد از ره گناهت بیشتر گردد

گناه غیر عمدی را به عالم سرسری مشمار *** که آتش هر کجا افتد ز غفلت شعله ور گردد

من از سرپیچی فرزندان نوح این نکته دانستم *** جگرها خون شود تا یک پسر مثل پدر گردد

مکن کاری که از غفلت به کار خویش درمانی *** مکن کاری که تلخیها به کامت چون شکر گردد

به دنیا نخل عمرت تا نگشته خشک کاری کن *** که فردا نخل نیکیها برایت بارور گردد

قدم مگذار در راه عبث ژولیده و برگو *** خوشا احوال آن فردی که از این راه برگردد

ای بی خبر از غافله رهگذر مرگ *** برخیز و شو آماده برای سفر مرگ
هر موی تو از بهر تو پیک خبری هست *** تا چند ازین پیک نگیری خبر مرگ
بودی توالف قامت و شد قامت تو دال *** این است تو را حاصل عمر و ثمر مرگ
آرد بصدای مرگ فلان ابن فلانی *** هر لحظه و هر ثانیه زنگ خطر مرگ
گیرم که بسود تو بود مانند دنیا *** جبران نشود بهر تو فردا ضرر مرگ
غفلت مکن ایدل چه بخواهی چه نخواهی *** با غافله مرگ شوی رهسپر مرگ
ژولیده بگو بار دگر بیت نخستین *** ای بی خبر از قافله رهگذر مرگ

خیره چشمی در بر خلاق باری تا به کی *** خرده بگرفتن به کار کردگاری تا به کی
اختیار هستی عالم همه در دست اوست *** نزد او دعوی صاحب اختیاری تا به کی
ای که از باد غرورت باد گوید الامان *** پیش طوفان طبیعت پایداری تا به کی
مرگ از مژگان ما باشد به ما نزدیک تر *** غافل از این دوستی و هم جواری تا به کی
چار پایان را به عالم قید و بندی حائل است *** ای که انسانی بگو بی بند و باری تا به کی
مال مردم می خوری و آب هم بالای آن *** بی خبر از گنج قارون و نداری تا به کی

ای که عزّت بهر خود خواهی و خواری بهر خلق *** غفلت از بازی چرخ و روز خواری تا به کی

ای زخود خواهی ز خود بی خود به خود آی و بگو *** از خدای مهربان خود فراری تا به کی

گر که چون بهرام صد ها گور در دامت فتد *** صید گوری عاقبت چابک سواری تا به کی

از من ژولیده بشنو ای اسیر ما و من *** غفلت از روز حساب و شرمساری تا به کی

ص: 12

مرگ گیرد ز تو جان را چه بخواهی چه نخواهی *** می برد عمر گران را چه بخواهی چه نخواهی

اندرین مزرعه تا چند تو مشغول چریدن *** می درد گرگ شبان را چه بخواهی چه نخواهی

غفلت از روز حسابت مکن ای دوست که بینی *** سنجش سود و زیان را چه بخواهی چه نخواهی

تا بهارست بچین از چمن عمر گلی را *** که بینی تو خزان را چه بخواهی چه نخواهی

تا الف قامتی ای دل به عمل کوش که حشر *** نگری قدّ کمان را چه بخواهی چه نخواهی

تا که غفلت کنی از بندگی حق به قیامت *** نبری خط امان را چه بخواهی چه نخواهی

من ژولیده دل از پرده دل گویم باز *** مرگ گیرد ز تو جان را چه بخواهی چه نخواهی

ای که بنشستی چو معتادان خمار ازدواج *** همتی کن تا شوی مشغول کار ازدواج

حکم حکم کردگار و سنت پیغمبر است *** با عمل تطبیق کن اینک شعار ازدواج

تا بری لذت ز عمر و زندگانی ای جوان *** مفتخر شو بر مدال افتخار ازدواج

تا یکی چشمت بدنبال پیرویان بود *** با پری وصلت کن و جان کن نثار ازدواج

تا نگردی در جهان بی بهره از لطف خدا *** معتبر شو از طفیل اعتبار ازدواج

تا بکی گوئی که تنهایی است درد بی دوا *** درد خود درمان بکن با ابتکار ازدواج

نزد مادر گریه کن در پیش بابا ناله کن *** تا که گردند از دل و جان خواستگار ازدواج

زن بگیر و از تهی دستی بعالم دم نزن *** چون که زن آرد ریال و هم دلار ازدواج

از گرانی ها مترس و بهر روزی غم مخور *** چون که ارزانی بود از برگ و بار ازدواج

تا یکی هستی پیاده در مسیر زندگی *** مرد آن باشد که می گردد سوار ازدواج

چار زن بر تو روا باشد مکن تأخیر زود *** زن بگیر ای دل که زن باشد بهار ازدواج

گر که می ترسی عدالت را کنی اجرا یکی *** مورد تأیید خلقی هست یک بار ازدواج

عکس

□

ص: 15

اگر علمش بود در خط تسلیم و رضا عالم *** خدا راضی شود بر آن چه خواهد از خدا عالم

به ساحل می رساند خلق را از ورطه طوفان *** به کشتی هدایت تا که باشد ناخدا عالم

به میدان عمل گر پا گذارد بی ریا آئی *** جهانی را کند کُنْ فَيَكُونُ با یک دعا عالم

به وصف عالمان دین چنین فرموده پیغمبر *** که افضل می شود در مرتبت از انبیاء عالم

به گمراهی بشر را نفس سرکش می کشد کمتر *** اگر گردد بشر را با حقیقت رهنما عالم

نه هر کس بست عمامه به سر شیخ بها گرد *** که از صد شیخ می گردد یکی شیخ بها عالم

خوش آن عالم که با علمش دوی درد دین داند *** اگر داند هزاران درد را بخشد شفا عالم

به میدان عمل معلوم گردد قدر دانایی *** که در عالم نگردد هیچ کس با ادعا عالم

به کسب علم و دانش جهد کن مانند جهودی *** که می نوشد ز جهد خویشتن آب بقا عالم

اگر فانی شود آثار علمش تا ابد باقیست *** نمی میرد اگر کارش بود بهر خدا عالم

عکس

□

ص: 17

بهر انسان بهترین سرمایه دنیاست علم *** تیره گی ها را چو خورشید جهان آراست علم
 در مثل عالم بود دریا و انسان چون صدف *** در میان این صدف یک دُرّ ناپیداست علم
 چون مداد عالم از خون شهیدان افضل است *** هدیه ارزنده ای از خالق یکتاست علم
 گفت پیغمبر که شهر علمم و بابش علی *** بی علی و من ز جمع ماسوی منہاست علم
 عالم آن باشد که باشد در جهان مرد عمل *** بی عمل چون چشمه بی آب بی معناست علم
 هر چه دانی باز هم دانی که نادانی بدان *** آدمی چون قطره ای و در مثل دریاست علم
 آدم جاهل به نص آیه لا یعلمون *** مردنش به چون حیات آدم داناست علم
 کسب دانش کن ز مهد زندگی تا مهد گور *** چون که بهرت بهترین سرمایه عقباست علم
 لاف دانائی ننگجد در خیال بو علی *** چون شکوه اقتدار بوعلی سیناست علم
 شاعر ژولیده می گوید دو صد بار دگر *** بهر انسان بهترین سرمایه دنیاست علم

هر که امروزش به کسب علم فردا می شود *** صد گره فردا ز کارش خود به خود وا می شود
علم اکسیری است در عالم اگر پیدا کنی *** دیده هر کور مادر زاد بینا می شود
با عمل چون علم توأم گشت گردد کیمیا *** کیمیا هم گر کنی غفلت مطلقاً می شود
در مسیر کسب دانش صبر را از کف مده *** عاقبت با صبر کردن غوره حلوا می شود
نازم آن عالم که علمش وقف در راه خداست *** گر چنین باشد ز علمش مرده احیا می شود
علم امضاء هست و دانش مهر و عالم چون سَنَد *** چون سند بی مهر و امضاء گشت ملقی می شود

در حروف ابجدی خود را به چشم کم مبین *** قطره قطره چون که گردد جمع دریا می شود

بشنو این پند گران بوعلی سینا که گفت *** سینه انسان ز دانش طور سینا می شود

همچو جهرودی ز خود ژولیده آثاری گذارد *** کز اثر قدر و مقام علم پیدا می شود

عکس

□

ص: 20

خودستایی باعث سستی ایمان می شود *** خانه ای کز خود بر آرد آب ویران می شود

بهترین پاسخ برای ابلهان خاموشی است *** کار نادان را چودانا کرد نادان می شود

باعث بدبختی انسان شود باد غرور *** باد با دریا چو پیمان بست طوفان می شود

نفس چون سرکش شود کارش به طغیان می کشد *** درد گر درمان نگردد قاتل جان می شود

هر که از حدش تجاوز کرد حدش می زنند *** گاهی از غفلت بهشتی اهل نیران می شود

عاقبت کار زلیخا می شود دریوزگی *** تهمت بی جا زدن این گونه جبران می شود

عزت هر ملتی از حسن کار دولت است *** محتسب چون دزد گردد گرگ چوپان می شود

از خدا غافل مشوزیرا که چوبش بی صداست *** گر خدا خواهد عصا هم شکل ثعبان می شود

از من ژولیده بشنو پا مکن از حد برون *** گر که حد خود شناسد شخص سلمان می شود

«چه کرده»

تا چند زنی داد که بیداد چه کرده *** تا که بکنی ناله که فریاد چه کرده

در شهر خموشان قدمی نه که ببینی *** با پیر و جوان دهر غم آباد چه کرده

بادیده عبرت بنگر بر قفس گور *** بر گوی تو با صید که صیاد چه کرده

از خویش بپرس ای به جهان بی خبر از خویش *** با نفس دنی عقل پری زاد چه کرده

یک لحظه بخود آی که در مسند قدرت *** نمرود کجا رفته و شداد چه کرده

در بندگی ذات خدا کوش که دانی *** سلمان ز چه سلمان شد و مقداد چه کرده

ص: 22

از فرط غرورت مفکن باد به غبغب *** تا آن که شوی با خیر این باد چه کرده

ای بی خبر از فلسفه روز قیامت *** افکار تو با وعده میعاد چه کرده

شاگردی استاد کن ای بی خبر از رنج *** تا پی بری از رنج که استاد چه کرده

باید که پس از مرگ سر از قبر در آری *** تا آن که بینی به تو اولاد چه کرده

خواننده چو شعر من ژولیده پس از مرگ *** داند که ژولیده آزاد چه کرده

عکس

□

ص: 23

آدم دنیا طلب را ترک دنیا مشکلست *** محو صورت را بعالم درک معنا مشکلست
می توان با دست پر در هر کجا منزل گزید *** دست خالی رفتن از این جا بآن جا مشکلست
پشت پرده می توان صد ها خیانت کرد لیک *** چون رود فردا ز کارت پرده بالا مشکلست
می توان امروز خون خلق را در شیشه کرد *** بشکند گر شیشه در دست تو فردا مشکلست
ترک شهوت بهر یوسف هست عزت آفرین *** ذلت دریوزگی بهر زلیخا مشکلست
خواب هنگام نماز صبح شیرین می شود *** چون قضا شد تلخی اش بر اهل تقوا مشکلست

پای میزان عمل رفتن قیامت سخت نیست *** چون حساب عمر گردد جمع و منها مشکلت

باب دوزخ را گشودن در جهان آسان بود *** باب جنت باز کردن روز عقبی مشکلت

در دل خروارها خاک آرمیدن سخت نیست *** بی ولای مرتضی رفتن ز دنیا مشکلت

گر سیاهی یا سپیدی با خدا یک رنگ باش *** چون دو رنگی در بر خلاق یکتا مشکلت

سعی کن ژولیده گردی نزد زهرا رو سپید *** رو سیاهی روز محشر نزد زهرا مشکلت

عکس

□

ص: 25

بگذرد از پل هر آن فردی که از زر بگذرد *** سرفرازی از کسی باشد که از سر بگذرد
از خم چوگان عزت گوی سبقت می برد *** هر کسی از خوان رنگین ستمگر بگذرد
می زند پا بر فراز قاب او آدنا بشر *** در مسیر زندگانی گر که از سر بگذرد
آن که دارد آبرو در کوی عجزش راه نیست *** گر ز بی آبی به عالم آبش از سر بگذرد
تن به زیر بار ذلت مرد غیرت کی دهد *** گر به سختی روزگارش تا به آخر بگذرد
با جهان سفله مردان خدا را کار نیست *** زین طریق از گیر و دار روز محشر بگذرد
بی توکل کشتیش را نیست توفیق نجات *** ناخدا در وقت طوفان از خدا گر بگذرد
تلخی مرگ از برایش از عسل شیرین تر است *** آن که عمرش در مسیر عشق داور بگذرد

چون خلیل حق به حق هر کس توکل می کند *** از برایش آتش نمرود هم گل می کند
شیر جاری می کند از کوه هم چون کوه کن *** هر که زخم تیشه را بر سر تحمّل می کند
بهر بیداری ما در ما در باغ درس عبرت است *** سر مه خوابی که گل در چشم بلبل می کند
هم چنان بهلول عاقل پیروی از عقل کن *** دوزخی بوجهل خود را از تجاهل می کند
باد در غبغب میفکن چون شادی صاحب مقام *** چون بیبارد ابر قیمت ها تنزل می کند
دولت از ظلمی به ملت کرد هم چون شیر باش *** شیر را روبه چو بیند فکر آغل می کند
مرد حق از حرف حق گفتن ندارد واهمه *** آن چه آید بر سرش اول تقبّل می کند
شاعر ژولیده را غیر از توکل کار نیست *** درد ها را بیشتر درمان توکل می کند

بهر هر کاری به عالم حسن نیت لازمست *** حسن نیت داشتن را قابلیت لازمست
بین ما و چارپایان خواب و خور را فرق نیست *** آدمی را خط و مشی آدمیت لازمست
حاکمیت را تداوم نیست با خودکامگی *** بر اساس عدل حکم حاکمیت لازمست
از برای خود کفا گردیدن هر ملتی *** حسن همیاری ارباب و رعیت لازمست
انتخاب دولتی نبود به تأیید اقل *** رأی ملت را رضای اکثریت لازمست
تا یکی چشم طمع بر عرض مردم داشتن *** مرد را در زندگی یک جو همّت لازمست

لازم و ملزوم هم باشند مرگ و زندگی *** هر نظامی را در این عالم مشیت لازمست

اکثریت در خطر هستند الا متقین *** اهل تقوی را به هر جا اولویت لازمست

از من ژولیده بشنو بندگان کن بندگان *** بندگان را سیم و زر نه معنویت لازمست

عکس

□

ص: 29

عشق چون گردد شکوفا آرزو پیدا شود *** تا که از خم صاف گردد می سبو پیدا شود
در نظام دهر هر جوینده ای یابنده است *** رشته چون سر را کند گم جستجو پیدا شود
آب رفته بار دیگر بر نمی گردد به جوی *** عمر ما هم در مثل از آب جو پیدا شود
آبروی رفته را در کف نمی آری مگر *** مادر از نوزادیت تا آبرو پیدا شود
می زند هر روزه بهرت مرگ آژیر خطر *** اولین آثار مرگ از رنگ مو پیدا شود
عضو عضو ما علیه ما شهادت می دهند *** پای میزان عمل گر قصد سوء پیدا شود

می توان با خُلُق خوش غارت گر دل ها شوی *** ارزش ختم رسل از خلق و خو پیدا شود

می توان در آتش دوزخ بهشتی آفرید *** گر تو را حُبّ علی از لطف هو پیدا شود

هر سخن کز دل بر آید می کند بر دل اثر *** از عمل معیار قدر گفتگو پیدا شود

هر زمان ژولیده گوید شعر در مدح علی *** اشک چشم و عقده در نای گلو پیدا شود

عکس

□

ص: 31

آن که در ظاهر دفاع از حق مردم می کند *** نان جو دارد که فکر نان گندم می کند

آن که دارد ادعای امر و نهی دیگران *** چون عمل آید به میدان خویش را گم می کند

آن چه می بینی در این عالم ز روی حکمت است *** علتی دارد که ساقی باده در خم می کند

قصه یوسف زلیخا در مصاف آزمون *** خوب و بد را پیش چشم ما تجسم می کند

شهد گل می گردد از نیشی مبدل بر عسل *** قطره گوهر می شود چون جا به قلزم می کند

بیشتر از روزی خود از خدا دارد طلب *** آن که صحبت از گرانی و توژم می کند

آن که ریزد اشک بر احوال خلق بینوا *** از نوا تا گشت مستغنی تبسم می کند

از من ژولیده بشنو دعوی بی جا مکن *** مدعی خود را به هنگام عمل گم می کند

کنج اگر خواهی به عالم رنج بی مَرّ بایدت *** گر نخواهی حدّ خوری حدّ مقرر بایدت

گر خدا خواهی رفیق ناخدا گشتن خطاست *** دل به دریا زن اگر ارزنده گوهر بایدت

دل بر این دنیا میند و غفلت از عقبی نکن *** بندگی کن گر نجات از روز محشر بایدت

گول زرق و برق زر را همچنان زرگر مخور *** زردتر از زردی زر شو اگر زر بایدت

هر مریدی را نگردد کار بر وفق مراد *** نوش جان کن خون دل گر وصل دلبر بایدت

مرگ همچون سایه از انسان نمی گرد جدا *** رو به قبرستان نظر کن گر که باور بایدت

در بر ظالم دفاع از مردم مظلوم کن *** سر فرازی گر که خواهی دادن سر بایدت

بی بهایی کم بهایی نیست در نزد خدا *** بی بها شو گر بهشت آب کوثر بایدت

قیمت عفو گناه ما و تو حبّ علی است *** با علی باش از نجات از دست کیفر بایدت

عکس

□

ص: 34

با وجود خار گل از شاخه چیدن مشکلت *** از قفس مرغ اسیری را پریدن مشکلت

همنشینی با بدان آلودگی آرد به بار *** شرّ چو آید بهره ای از خیر دیدن مشکلت

با ستمگر دوستی کردن کمال ابله‌یست *** مار را در دامن خود پروریدن مشکلت

دل به دنیا بستن آسانست اما گاه مرگ *** آدم دنیا طلب را دل بریدن مشکلت

چون برون از کوره گردد زر شود صاحب عیار *** تا نباشد رنج بر گنجی رسیدن مشکلت

دانه ای از بهر صید ما و تویی دام نیست *** بی تعارف دانه ای بی دام چیدن مشکلت

نان خشک خویش خوردن چون علی نتوان ولی *** منت دونان برای نان کشیدن مشکلت

در جوانی زاد راهی را فراهم کن بشر *** چون به پیری در پی فرصت دویدن مشکلت

از من ژولیده بشنو دل مرنجان از کسی *** تاب آزار کسی بهر تو دیدن مشکلت

عکس

□

ص: 36

کام عاشق از وصال یار شیرین می شود *** هجر چون شد شامل دیدار شیرین می شود

صبر بر قفل مهمّات تو می باشد کلید *** غوره چون با صبر گردد یار شیرین می شود

این جهان سجن است و مؤمن هست زندانی آن *** تلخیش از مرگ است شمار شیرین می شود

جوهر و نیروی هر فردی ز کار و کوشش است *** رنج دهقان وقت برگ و بار شیرین می شود

حرف حق تلخ است بهر آدم حق ناشناس *** حق چو گردد هضم زهر مار شیرین می شود

تلخی جان کندن و تنگی گور و سوز نار *** با ولای حیدر کرار شیرین می شود

تا علی یارست بهر میثم خرما فروش *** عشق بازی با طناب دار شیرین می شود

شیعه را گر بند از بندش کنید دشمن جدا *** مرگ بهرش کوری کفار شیرین می شود

روز و شب ژولیده می گوید که با حبّ علی *** تلخی ایام و هجر یار شیرین می شود

این شنیدم از منازل الآخره *** مطلبی بس دل ربا و فاخره
در مسیری مرد کی دنیا پرست *** می دوید و از پیش یک فیل مست
ترس تار و پود او از هم کسیخت *** می دوید آن فیل و مردک می گریخت
در مسیر راه او یک چاه بود *** گوئیا از حال او آگاه بود
بر لب آن چاه دامی چیده بود *** شاخه هایی از زمین روئیده بود
چنگ زد آن شاخه ها را بر گرفت *** با گمانش زندگی از سر گرفت
ناگهان دیدی دو موش از آن گیاه *** می خوردند یک سپید و یک سیاه
چار افعی دید زیر شاخه ها *** سر برون کردند از سوراخ ها
چون نظر بر قعر چاه انداخت او *** هستی خود را ز وحشت باخت او
اژدهایی دید بگشوده دهان *** آن دهانی را که بد آتش فشان
چون که سر را کرد بالا آن دغل *** شاخه ها را دید منزوج غسل
بس که در دل داشت حرص آن بی خبر *** فکر سود خویش بودی بی ضرر
اژدها و مار ها غافل شدی *** تا که شهد کام او حاصل شدی

شد فراموشش که می افتد به چاه *** قاتلش گردید شهید آن گیاه
در مثل آن چاه دنیای دنی است *** بس مصیبت ها که در آن خفتی است
رشته عمر بشر آن شاخه هاست *** شاخه ها را با منیت کار هاست
چار افعی در مصاف آزمون *** هست صفرا بلغم و سودا و خون
چون بجوش آیند هر یک فاعلیست *** در مقام قتل انسان قاتل است
آن دو موشی را که آن بیچاره دید *** روز و شب باشد سیاه و هم سپید
اژدها مرگ است و انسانش شکار *** کز سر و پایش ببارد اضطهار
پس بیا دل را بر این دنیا میند *** دل بر این دنیای وانفسا میند
این جهان سجن است و ما زندانیش *** در مثل گرگ است و ما قربانیش
هر که دارد حرص دنیا بیشتر *** غافل است از روز عقبی بیشتر
غافل است از پای میزان عمل *** آن که عقبی می فروشد با غسل
این جهان باشد عروس هرزه گرد *** گر که مردی گرد آن هرگز مگرد
گر که گردی بارها بارت کند *** چون خزان در قید اقسارت کند
دشمن جانت شود با نام دوست *** می کند آن را که خاطر خواه اوست

عکس

□

ص: 39

بشنو از قرآن که از ربّ جلیل *** حکم مأموریت آمد بر خلیل
کای خلیل ما از ما تجلیل کن *** در ره ما ذیح اسماعیل کن
بنده ما طاعت فرمان کند *** آن چه بر او ما بگوئیم آن کند
خیز و دست خود در آر از آستین *** تا بکامت زهر گردد انگبین
آن چه ما گوئیم آن را نیز کن *** خنجرت را هر چه خواهی تیز کن
پس خلیل از امر حق تجلیل کرد *** با تبسم رو به اسماعیل کرد
گفت ای فرزند شادی نوش من *** نور چشم و گرمی آغوش من
حق تو را خواهد که من قربان کنم *** در منای عشق او بی جان کنم
من مصمم بهر قربانی شدم *** بی تو گشتم در خدا فانی شدم
آن چه گویم من بتو افسانه نیست *** در قبال امر حق تکلیف چیست
گفت اسماعیل لایم ای پدر *** بر رضای حق رضایم ای پدر
این بگفت و با پدر همراه شد *** پای تا سرفانی فی الله شد
در منا آن حق پرست چیره دست *** دست و پای نور چشم خویش را بست

هشت خنجر را بنای خنجرش *** تا که از پیکر جدا سازد سرش

هر چه خنجر را کشیدی سخت تر *** بر گلوی او نمی کردی اثر

زین عمل آن مقتدا شد دل غمین *** خنجر برنده را زد بر زمین

خنجرش بر سنگ خورد و شد دو نیم *** مات و حیران شد خلیل ازین قسم

گفت بر خنجر را که ای برنده سر *** از چه بر حلقش نباشی کارگر

کار خنجر در جهان برندگی است *** بهر او برندگی خود بندگی است

گفت با من بنده می گوید بپر *** خالق بخشنده می گوید میر

نی تمرّد می توان زامر جلیل *** نی توان سرپیچی از امر خلیل

طاعت فرمان باری می کنم *** بر ذبیح الله یاری می کنم

پس خلیل الله را آمد ندا *** شد قبول ذبح تو ای مقتدا

امتحان دادی و گشتی ممتحن *** گوسفندی را بکن قربان من

ذبح من در کربلا باید شدن *** کربلا ما را منا باید شدن

خنجر آن جا دل نوازی می کند *** با گلوی ذبح بازی می کند

ذبح ما باشد شهادت را ولی *** نام او باشد حسین ابن علی

او ثمر بر نخل باور می دهد *** تشنه لب در راه ما سر می دهند

عکس

□

ص: 41

میلاذ رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)

آن شب منا را نخل باور سبز می گشت *** سعی و صفا دنبال شعر نغم می گشت

آن شب قضا را خامه آهنگ خبر بود *** نقش آفرین آن خبر لوح قدر بود

آن شب زمان گهواره شب تاب می داد *** نخل بلند آرزو را آب می داد

آن شب سحر سوز دلش را ساز می کرد *** در را به روی بامدادان باز می کرد

آن شب شفق در باغ دل آلاله می کاشت *** آلاله ها در پهن دشت ژاله می کاشت

آن شب فلق شعر ظهور نور می خواند *** از دختران صید دام گور می خواند

آن شب در ایران شیروان ز بام بخت افتاد *** طشت اهورائی کز بام بخت افتاد

آن شب عطش در ساوه شعر آب می خواند *** در گوش دریا شب حدیث ناب می خواند

آن شب سماوه نیش ها را نوش می کرد *** دیو عطش را دور از آغوش می کرد

آن شب به معبد موبدان از هوش رفتند *** دنبال راز آتش خاموش رفتند

آن شب ز جام پادشاهان آبرو ریخت *** ایوان کاخ شاه ساسانی فرو ریخت

آن شب شب خشنودی بنت وهب بود *** هنگامه تبت یدا ابي لهب بود

آن شب منادی دمبدم فریاد می زد *** فریاد نابودی استبداد می زد

می گفت بر خلق جهان از امر سرمد *** آمد بدنیا عقل کل یعنی محمد

خیزید دست افشان رهایی بخش آمد *** نقش آفرین صد هزاران نقش آمد

آمد به دنیا آن که از حق گشته مأمور *** تا دختری دیگر نگردد زنده در گور

آمد به دنیا آن که با نور ولایت *** بیرون کشد ما را ز زندان زلالت

آمد به دنیا آن که ختم المرسلین است *** از رحمت حق رحمت للعالمین است

آمد به دنیا آن که دینش جاودانی است *** آیین او آینه دار زندگانی است

آمد به دنیا چلچراغ علم و دانش *** روشن گر فکر بشر در آفرینش

آمد به دنیا جرعه نوش جام هستی *** بنیان گذار کاخ عدل و حق پرستی

آمد به دنیا تا که محرومی نباشد *** از ظلم ظالم داد مظلومی نباشد

آمد به دنیا تا بشر ارشاد گردد *** از قید و بند بردگی آزاد گردد

گلبانگ توحیدش جهان گیر است آری *** آوای او تفسیر تکبیر است آری

او با علی از امر حق هم دست گردد *** نوش آفرین تشنگان هست گردد

او با علی از امر حق در ملک هستی *** ویران کند کانون جهل و بت پرستی

او شهر علم است و علی باشد در علم *** او بحر علم اوست علی هم گوهر علم

او با علی یک روح باشد در دو پیکر *** از این تداعی بشر الله اکبر

همگام با میلاد روح افزای احمد *** شد زاد روز صادق آل محمد

ميلاد علی (عليه السلام)»

بهار شد بهار شد بهار مشک بار شد *** بساط عیش و نوش ما دوباره برقرار شد
ساقی گوشه گیر هم بار دگر خمار شد *** خمار میز ساغر ساقی هشت و چار شد
که صفر با یک آمده هزار صد هزار شد *** که جمع صد هزار را یکی طلایه دار شد
چنان که شد ز نور حق فضای کعبه منجلی *** که خانه خدا بود خانه مرتضی علی
شیر زنی که شیر را به کعبه بود حامله *** ربوده بود از کفش درد مخاز حوصله
عزم حرم ز خانه او کرد به وقت نافله *** وارد صحن مکه شد بهر گرفتن صله

گفت فتاده در دلم ز فرط درد و لوله *** عنایتی که بین من فتد ز درد فاصله
چنان که شد ز نور حق فضای کعبه منجلی *** که خانه خدا بود خانه مرتضی علی
ندا رسید ادخلی که از غمت رها کنم *** بیا بیا که بی دوا درد تو را دوا کنم
هر آن چه طالبی بگو که بر تو من عطا کنم *** بیا بیا که خدمت درون این سرا کنم
چو فاطمه است نام تو اجابت دعا کنم *** به پاس نام فاطمه در به رخ تو وا کنم
چنان که شد از نور حق فضای کعبه منجلی *** که خانه خدا بود خانه مرتضی علی
مرو تو از در حرم که نیست باوری دگر *** که بر رخ تو وا کنم در این سرا دری دگر
نیست به قدر و مرتبت غیر تو مادری دگر *** که چون تو کس نپرورد به بحر گوهری دگر
بیا که نوش جان کنی ز باده ساغری دگر *** که نیست غیر حق تو را محرم و یاوری دگر
چنان که شد ز نور حق فضای کعبه منجلی *** که خانه خدا بود خانه مرتضی علی

چنان‌که خدا پس از سه روز باز شد *** فاطمة فکنده سر فاتح و سرفراز شد
به شکر نعمت خدا به سجده در نماز شد *** برون ز خانه خدا به عزّ و قوّ و ناز شد
بنام او زمینه شادی خلق ساز شد *** که او ز مقدم علی صاحب امتیاز شد
چنان‌که شد ز نور حق فضای کیه منجلی *** که خانه خدا بود خانه مرتضی علی
به صورت نبی علی ختمه جاودانه زد *** که از شکوه خنده اش نحل شرف جوانه زد
بوسه بصورت علی رسول عارفانه زد *** تعرة یا علی مدد بقاف این زمانه زد
تیر به قلب دشمنان نرگس آن یگانه زد *** آتش عشق از دل خلق جهان زبانه زد
چنان‌که شد ز نور حق فضای کعبه منجلی *** که خانه خدا بود خانه مرتضی علی
حجت حیّ ذو النعم کلّ نعم علی بود *** معنی نون انما کرم علی بود
بهر مشیت قضا لوح و قلم علی بود *** باعث خلقت جهان قاف قدم علی بود

قاسم نار و ساقی باغ ارم علی بود *** آن که بدست او بود تیغ دو دم علی بود
چنان که شد ز نور حق فضای کعبه منجلی *** که خانه خدا بود خانه مرتضی علی
خواند برای مصطفی خلاصه زبور را *** گفت ز ناصح صحف روایت طیور را
انجیل را بیان شد شفای مرد کور را *** تورات را زبان شد و گفت حدیث طور را
قد افلح المؤمنون خواند و شکوه نور را *** گفت به ختم الانبیاء واقعه ظهور را
چنان که شد ز نور حق فضای کعبه منجلی *** که خانه خدا بود خانه مرتضی علی
رسی آنکه از خدا اتم هر نعم بود *** الیوم اکملت لکم شاهد این کرم بود
علت غایی جهان حدوث هر قدم بود *** قسم به نون و القلم که نون و القلم بود
مطاف خلق ماسوا ز مقدمش حرم بود *** جود و کرم به پیش او قطره به پیش یم بود
چنان که شد ز نور حق فضای کعبه منجلی *** که خانه خدا بود خانه مرتضی علی

مولود کعبه

مژده که غم بهر سفر بار بست *** بار سفر از قدم یار بست
فتح و ظفر قسمت شادی شده *** آخر جولان جمادی شده
ماه رجب پرده ز رخ برگرفت *** شور و شعف زندگی از سر گرفت
بهر شفق شعر فلق ساز شد *** مرغ سحر طالب پرواز شد
در حرم بیت خداوندگار *** به پرده آویخته یک پرده دار
شیر زنی حامله شیر بود *** نقش لبش نغمه تکبیر بود
ملتهب از شدت درد مخاز *** ملتجی خالق بنده نواز
سوز درون را بحریم ساز کرد *** راز دلش را بحق ابراز کرد
گفت که ای خالق و معبود دین *** ای ز وجود تو همه بود من
تاب بده طاقت من طاق شد *** بر کرم وجود تو مشتاق شد
آمده ام خط براتم دهی *** از قفس درد نجاتم دهی
جز تو کسی نیست مرا دادرس *** مرحمتی کن توبه فریاد رس
نیست پناهم تو پناهم بده *** کس ندهد راه تو راهم بده

بنا گه از خانه ندائی شنید *** تیر دعایت به اجابت رسید
بیا بیا ز بی کسی دم مزن *** دم ز عطش در بر زمزم مزن
بیا بیا در انتظار توام *** منتظر مقدم یار توام
بیا بیا چو مریم از ما مرم *** بهر رود تو غرق شد حرم
بیا که مشتاق تو حوّا بود *** آسیه و ساره و لعیا بود
بیا که مریمت بود خادمه *** به پاس نامت که بود فاطمه
قفل حرم گر که ندارد کلید *** فاطمه جان ز ما مشو نا امید
گر که شود بسته از حکمت دری *** باز کند خدا در دیگری
طبل سرافرازی او ساز شد *** جدار آن خانه ز هم باز شد
بنت اسد وارد آن خانه گشت *** با پسرش همدم پیمانان گشت
فاطمه تا محرم معبود شد *** جدار بشکافته مسدود شد
شنیده ام ز راویان خیر *** یک خبر مستند و معتبر
بود ورا خدا سه شب میزبان *** تبارک الله برایش میهمان
تا که می از جام ولا نوش کرد *** درد و غم خویش فراموش کرد
پس از سه شب دوباره اعجاز شد *** جدار مسدود شده باز شد
ز پرده شد نور رخس متجلی *** برون شد از خانه حق با علی
گوی سبق از خط معنا گرفت *** جان شد و بر جسم نبی جا گرفت
تا که نبی آینه راز شد *** چشم خدا بین علی باز شد
پاس خدا داد در آغوش او *** شهد ولا کرد ز لب نوش او
داد همان روز ولادت علی *** شهادت ختم رسالت علی
بهر نبی ساز سخن ساز کرد *** باب صحف را به برش باز کرد

شان نزول همه آیات خواند *** زبور را همره تورات خواند

کرد بیان واقعه نیل را *** خواند بسی آیه انجیل را

نگشته نازل به رسول امین *** ز متن قرآن خدای مبین

بهر نبی به ساحت آزمون *** خواند علی قد افلح المؤمنون

حاصل کل جمع شد و نوش شد *** ختم رُسل مات از آن هوش شد

بر لب او بوسه زد آن محتشم *** گفت که روحی به فداء یابن عم

ز مصدر رحمت رب جلیل *** گفت به هادی سبل جبرئیل

این که تورا آینه حق نماست *** نیست خدا آیت و عین خداست

هستی عالم همه پابست تست *** منبعث از هست علی هست تست

کرد اراده چوی خدای مجید *** کرسی و لوح و قلمی آفرید

سطح زمین یک سره در آب بود *** به بستر بی خبری خواب بود

به امر حق اراده تمدید شد *** ظلمت شب اسیر خورشید شد

روز و شب آمده به وجود و سپس *** روی زمین پاک شد از خار و خس

تا که دهد بهر بشر بارها *** کرد خدا بارور اشجارها

خواست خدا خلقت آدم کند *** که آدمش سجده دمامد کند

چون گل آدم به محبت سرشت *** نام علی را به دل او نوشت

مهر علی تا به دلش جا گرفت *** توبه او صورت معنا گرفت

گشت به فرمان مطاع خدا *** به کشتی نوح علی ناخدا

خلیل حق به او توسل کند *** کآتش نمرود بر او گل شد

خواست که موسی بشود موسوی *** گفت علیا علیا یا علی

نام علی تا به لبش نقش بست *** سد خدائی خدایان شکست

ز مکتبش فارغ التحصیل شد *** که باعث شکستن نیل شد
تا که مسیحا ز ولا گشت مست *** به عرش از حبّ علی بر نشست
دین تو پاینده کند این پسر *** نام تو را زنده کند این پسر
مدینه العلم تویی باب اوست *** بر تن هر خسته دلی تاب اوست
مدح و را گفته به قرآن خدا *** به سوره مائده و هل اتی
آیه تطهیر به شأن علیست *** که عالم از نور رخس منجلی است
نقطه تحت باء بسم الله است *** هر که بود دشمن او گمراه است
ارض و سماء سلسله جنبان اوست *** لوح و قلم در خط فرمان اوست
صورت او سوره شمس الضحاست *** خدا بود با وی و او با خداست
واسطه عالم معناست او *** همسر شایسته زهراست است او

عکس

□

ص: 52

علی بن ابیطالب (علیه السلام)

ای به مقام و مرتبت حجت کبریا علی *** ای به مصاف منقبت سوره هل اتی علی
داشت به بحر رحمتش خدای کعبه یک صدف *** درون این صدف تویی گوهر پر بها علی
به وادی غدیر خم به بیش صد هزار چشم *** بوسه بزد بدست تو خاتم الانبیاء علی
گفت رسول ممتحن که هست جانشین من *** به امر حی ذوالمنن که گفته بارها علی
به هر که پیشوا منم علی است پیشوای او *** که هست با ولایتش بخلق رهنما علی
چه گویم و چه خوانمت که از جلال و منزلت *** نه خوانمت خدا تو را نه از خدا جدا علی

مکمل از ولایت تو گشت دین احمدی *** اتم نعمت خدا تویی به ماسوا علی

به لوح عزت قدر برای دوستان تو *** نوشته کاتب قضا تُعِزُّ مَنْ تَشَا عَلِي

حدوث را قدم تویی که حادث از تو شد قدم *** که تحت اختیار تو بقاست تا فنا علی

خواست رسول محترم ز قهر حی ذوالنعم *** برای دشمنان تو تذلل من تشا علی

تو کیستی که بهر تو جدار کعبه باز شد *** که در جهان قدم نهی به خانه خدا علی

تو کیستی که آدم از تو خواست تا دعا کنی *** که توبه اش کند خدا قبول زان دعا علی

تو کیستی که کشتی نوح ز بحر پرخروش *** به ناخدایی تو شد زهر بلا رها علی

تو کیستی که آتش از نام تو گشت منفعل *** نسوخت او خلیل را تا که بگفت یا علی

تو کیستی که زنده شد از دم گرم تو مسیح *** مگر بدست تو بود عنان انبیاء علی

عنان هستی جهان داده خدا بدست تو *** که گشته هستی جهان به نام توبه پا علی

تویی که جای مصطفی بختی و ز خفتنت *** به دهر شد وسیله نجات مصطفی علی

بروی دوش مصطفی تویی که پا نهاده ای *** که خاک پای تو بود بدیده توتیا علی

خدا کند به فاطمه فخر چنان که می کند *** فخر به همسری تو سیده النساء علی

دیده گیتی از ازل ندیده چون تو رهبری *** که با جذامیان شود انیس و هم غذا علی

پی رضای ذات حق به حالت رکوع هم *** نمی زنی تو دست رد به سینه گدا علی

عکس

□

یا علی

یا امیر المؤمنین

ص: 55

در وصف مولای متقیان

خدیبو همت اگر پای در رکاب کند *** به یک کرشمه جهان را پر انقلاب کند

اگر که قامت خود را قلم علم سازد *** هزار واژه نو نقش این کتاب کند

شب است و مجلس انس است و دوستان جمعد *** سزاست تا به سحر دیده ترک خواب کند

بگو به ساقی مجلس که شب ز نیمه گذشت *** سزد که ساغر ما را پر از شراب کند

شب ولادت ساقی کوثرست امشب *** که گل بجام شقایق شراب ناب کند

از آن شراب که حق وعده داد و قرآن *** که شهد آن دل ما را به پیچ و تاب کند

ندا از عالم لاهوت می رسد در گوش *** که حق به کعبه مقصود فتح باب کند

ندای ادخلی آمد به گوش بنت اسد *** که غم مخور که خدا کاخ غم خراب کند

دوای درد تو این جاست ای صحیفه عشق *** بیا بیا که خدا لطف بی حساب کند

قدم به خانه من نه که هاجر و مریم *** یکی نثار تو گل دیگری گلاب کند

قدم بخدمت تو آسیه نهاده به پیش *** که قلب زار تو فارغ ز التهاب کند

تو مادری به علی و علیست عین خدا *** همان علی که ازورجس اجتناب کند

همان علی که اگر ذره را کند نظری *** به آسمان رود و کار آفتاب کند

همان علی که خدا مثل فاطمه همسر *** برایش از صدف عشق انتخاب کند

همان علی که شب لیلة الممیت بلطف *** بجای ختم رسل جا به رختخواب کند

همان علی که سلونیش راز های نهان *** بدون واسطه افشای شیخ و شاب کند

همان علی که به یک یا علی در از خیبر *** کَند ز جا و دل شیر شرزہ آب کند

همان علی که خدا از طفیل هستی او *** جهان و هر چه در او هست کامیاب کند

قبول توبه آدم از او بود که خدا *** دعای نیمه شب خلق مستجاب کند

نجات نوح نبی از دعای اوست که او *** توان به امر خدا آب را سراب کند

شود برای خلیل خدا کجاوه گل *** اگر به آتش نمرود او عتاب کند

من از علی چه بگویم که با زبان علی *** خدا به حضرت موسای خود خطاب کند

من از علی چه بگویم که حضرت عیسی *** مکان به عرش بیاری بوترا ب کند

عکس

□

ص: 58

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)

-«غدیره»-

بشنو از قرآن که رب العالمین *** آیه ای فرموده در تکمیل دین

آیه الیوم اکملت لکم *** هست در شأن امیرالمؤمنین

شرح آن بشنو که گویم مو به مو *** نکته نکته نص قرآن مبین

در طواف کعبه بودی مصطفی *** کین ندا آمد ز جبریل امین

یا محمد خویش را آماده کن *** بهر ابلاغ پیام آخرین

چون شدی فارغ رسول ممتحن *** از طواف بیت رب العالمین

سوی یثرب عزم رجعت ساز کرد *** آن شکوه اقتدار مسلمین

بین راه از مصدر ربّ مجید *** وحی آمد کای رسول بی قرین

وعده موعود ما آمد به سر *** دست همت کن برون از آستین

در غدیر خم توقف کن که حق *** دارد این جا کارها با مؤمنین

طبق فرمان خدای لایزال *** داد فرمان آن رسول راستین

تا که برگردند از ره رفتگان *** ماندگان آیند در این سرزمین

پس بفرمود از جهاز اشتران *** منبری گردد به پا تا آن امین
بهر ابلاغ پیام ذات حق *** روی آن گردد ز رحمت جاگزین
شد مهیا منبر و شد بر فراز *** پس علی را خواند آن سر یقین
لعل لب چون غنچه گل باز کرد *** روبه مردم کرد و گفتا این چنین
هر که را مولا منم مولای او *** بعد من باشد علی حبل المتین
هر که بر این ریسمان چنگی زند *** در امان باشد ز کید مشرکین
هر که باشد پیرو آئین من *** پیروی او بود مصداق دین
دوست دارد دوستانش را خدا *** چون خدا را هست او یار و معین
دشمن او دشمن ذات خداست *** دوزخ و جنت بود از آن و این
من و را از خود نکردم انتخاب *** انتخابش کرده رب العالمین
این بگفت و جبرئیلش زد ندا *** ای رسول ممتحن صد آفرین
بر شما امروز شد نعمت تمام *** کز علی امروز شد تکمیل دین
این علی باشد صراط المستقیم *** معنی ایاک نعبد نستعین
نقطه با زیر بسم الله است او *** زانکه با او هست طا و با و سین
بی ولایش نیست امید نجات *** ز آتش دوزخ به روز واپسین
دوستی او کلید جنت است *** چون ولای او بود حصن حصین
ما او یک روح اندر دو بدن *** چون منم انگشتی و او نگین
هر کسی دارد حسابی پیش ما *** از پی عفو گناهان در یقین
جز حساب دشمنان او که هست *** روز محشر با کرام الکاتبین
از من ژولیده بشنو این سخن *** چنگ زن بر دامن حبل المتین

غدیر خم

آن روز احمد را به لب رازی مگو بود *** رازی که بهر خلق مجد آبرو بود

آن روز با جبریل خلوت کرد احمد *** تحصیل جولان بحر جلوت کرد احمد

فرمان ابلاغ از خدا گردید صادر *** اسرار پنهانی باطن گشت ظاهر

در وادی خم غدیر آن راست قامت *** بر طبق فرمان خدا کردی اقامت

قدری تحمل کرد آن میر سرافراز *** تا رفتگان آینه و خیل ماندگان باز

حجاج چون بر گرد هم دمساز گشتند *** آماده بهر جلوت این راز گشتند

شد از جهاز اشتران آماده منبر *** شد بر فراز آن پیمبر ز امر داور

احمد که بودی ملک هستی پای بستش *** فرمان به لب دست علی بودی به دستش

لعل لبش را همچو گل بگشود احمد *** رو کرد بر جمعیت و فرمود احمد

من بر شما پیغمبرم گفتند آری *** منصوب حی داورم گفتند آری

از من خطایی سر زده گفتند هرگز *** ظلم و جفایی سر زده گفتند هرگز

گفتا که از من بر شما حجّت تمام است *** حجّت تمام و بر شما از حق پیام است

هر کس مرا مولا و آقایش بخواند *** باید علی را رهبر و مولا بداند

جز او کسی ملک ولایت را ولی نیست *** از بعد من مولا کسی غیر از علی نیست

از پیش خود هرگز نکردم انتصابش *** بر خلق کرده ذات خالق انتخابش

هر کس که در حق علی حرمت گذارد *** او را بدون شک خدایش دوست دارد

هر کس که دشمن با امیر المؤمنین است *** فردا حسابش با کرام الکاتبین است
من شهر علمم بر شما او هست بابش *** اسرار خلقت جوهر است و او کتابش
حجاج را چون حکم خالق ضامن آمد *** از دومی گلبانگ بخِ بَخِ آمد
آن روز کردی با علی آن پست بیعت *** روزی دگر شد غاصب غصب خلافت
هر چند عید عروۃ الوثقای دین است *** هنگامه شور و نشاط مسلمین است
اما چه سازم چون کنم دل بی قرار است *** از بی قراری دیده من اشک بار است
بعد از نبی آن پست میدانی چها کرد *** در را شکست و غنچه را از گل جدا کرد
آن بی حیا با عدّه ای پیمان بستند *** پهلوی زهرا را به ضرب در شکستند
دادند از این راه حق مرتضی را *** مزد سفارش های ختم الانبیاء را
ژولیده ام کز داغ زهرا داغدارم *** هستم گنهکار و علی را دوست دارم

(وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا)

«دو بيتی ها»

اشاره

زیبا تر از کلام پیمبر کلام نیست *** گویا تر از پیام محمد پیام نیست
در غزوه احد به نبی گفت جبرئیل *** در عفو لذت‌یست که در انتقام نیست

غدیر خم

در حجة الوداع به فرمان حی بی نیاز *** شد منبر از جهاز و نبی گشت بر فراز
دست علی گرفت و بگفتا که این بود *** از بعد من به خلق جهان رکن هر نماز

ص: 64

یا فاطمة یا فاطمة

یا فاطمة یا فاطمة

میلاذ حضرت زهرا (سلام الله علیها)

مژدگانۃ بده میلاذ زهرا آمد *** میلاذ مسعود ام اییها آمد

از این وجود امجد *** صلوات بر محمد

زد قدم در جهان زهرا ام الائمة *** راضیه مرضیه کفو علی فاطمه

برگو به امر سرمد *** صلوات بر محمد

جبرئیل امین آمد نزد پیمبر *** آورده بهر او آیات نصّ کوثر

گفتا بوصف احمد *** صلوات بر محمد

فرشته با پری ملک به گوش قلمان *** می گویند آمده عزیز حیّ سبحان

جملگی با شعف تبریک از دل و جان *** می گفتند بر احمد آن خاتم رسولان

زهراۃ تو خوش آمد *** صلوات بر محمد

ص: 65

زد قدم در جهان مادر یابن الحسن *** فاطمه شفیعه یاور مرد وزن

مادر زینب و کلثوم و ام حسن *** کاورد چون حسین خسرو

با ما بگو مجدد *** صلوات بر محمد

بند دوم

مژده مژده ماه جمادی آمد *** هنگام شادی آمد

یابن الحسن مبارک *** این آیه تبارک

آمد آمد ریحانه پیمبر *** فاطمه مطہر

کفو علی اعلیٰ *** زهرا ام ایہا

یا بن الحسن مبارک *** این آیه تبارک

برگو بر گو آسیہ عنبر آرد *** آتش به مجمر آرد

مریم بہ شادمانی *** مشغول گل فشانی

یابن الحسن مبارک *** این آیه تبارک

گشته گشته نزول شأن کوثر *** کوری قوم ابتر

حق داده بر پیمبر *** دختر نہ بلکہ مادر

یا بن الحسن مبارک *** این آیه تبارک

تولد حضرت زهرا (س)

- به بزم ما خدا زیب و فری داد *** به شور و شادمانی زیوری داد
- به احمد حامل وحی الهی *** ز رحمت مژده جان پروری داد
- بگفت ای چلچراغ مُلک هستی *** به هستی حق جلای دیگری داد
- بگو با ابتران ابتر بمانید *** که بر من کان رحمت کوثری داد
- چه کوثر کو بود کنز الحقایق *** کز و نخل حقیقت را بری داد
- چه کوثر گر برش خیل کثیری *** به تو پشت و پناه و یاوری داد
- چه کوثر کز برایش حی بی چون *** بسان مرتضایش شوهری داد
- چه کوثر کز بم جود و سخایش *** دو گوهر چون شبیر و شبری داد
- چه کوثر کز صدف ارزنده درّی *** چوزینب دختر نیک اختری داد
- چه کوثر کز شراب حوض کوثر *** به ساقی ولایت ساغری داد
- چه کوثر رهبر سیر تکامل *** که حق بر جمله خلقش برتری داد
- بده ساقی می باقی که خالق *** نه دختر بر پیمبر مادری داد
- به حوا داد آدم مزدگانی *** که حق بر خیل نسوان رهبری داد

به نوح از فرط شادی گفت جبریل *** که بر کشتی تو حق لنگری داد

به ابراهیم آتش شد گلستان *** که او را ناجی گل پروری داد

برای دیدن نادیده خالق *** به موسی از جمالش مظهری داد

به پاس مقدم زهرا به عیسی *** به عالم حق دم احیاگری داد

پیمبر تا رخس بوسید فرمود *** به نسوان ذات حق پیغمبری داد

برای خاتم ختم رسولان *** خدا زیباترین انگشتری داد

بری از رجس و دور از هر گناهی *** علی را همسر و هم سنگری داد

به اهل دل بگو دلدادگان را *** برای دلربایی دلبری داد

قلم از مدحت او گشته عاجز *** که حق ملک عرض را جوهری داد

زبان از وصف او گردیده الکن *** که او را رتبه ناباوری داد

قیامت را قیامت قامت است او *** شفاعت را حکایت محشری داد

رسالت را دلیلی هست روشن *** ولایت را خدا تاج سری داد

بلی مرغ دل ژولیده گان را *** به یمن مقدمش بال و پری داد

یا صدیقه کبری با زهرا

میلادیه حضرت زهرا (علیها السلام)

ساقی بده زان باده که هوشم برد از سر *** زان می که بشر را کند از رجس مطهر

زان باده که نوشید از آن آدم و گردید *** در مدرسه توبه به یک جام مظفر

زان باده کزان نوح نبی خورد و نجاتش *** از ورطه طوفان بلا گشت میسر

زان باده که شد سد ره آتش نمرود *** گلزار شد از بهر خلیل اله داور

زان باده که موسی ارنی گفت به سینا *** شد سینه او لوح و شد آن لوح منور

زان باده کزان صاحب دم گشت مسیحا *** کز گرمی دم زنده کند مرده مکرر

زان باده که یک جرعه از آن خورد خدیجه *** گردید همه هستیش ایثار پیمبر

از بهر تلافی به خدیجه ز عنایت *** حق داد به او از صدف واسعه گوهر
جبریل امین آمد و گفتا به محمد *** آورده ام از بهر تو من سوره کوثر
بر خیل کثیرت بدهم مژده کزین پس *** رنجیده نگردد دلت از فرقه ابتر
ده مژده که حق داده به تو از یم رحمت *** یک گوهر ارزنده و یک طاهره دختر
دختر تو مگو به بحر حیا و یم رحمت *** دختر تو مگو بلکه تو را نادره مادر
دختر تو مگو شیر زن بیشه هستی *** کز لطف خدا شیر خدایش شده شوهر
نامش به جهان فاطمه کز فاطمه پیدا *** شد شمس و قمر ظاهر و با یازده اختر
آن زهره که صد زهره بود محو جمالش *** از برج حیا سر زده آن زهره اطهر
زها که بود راضیه و مرضیه دهر *** هستی عرض است و بود این فاضله جوهر
اسماء کساء را به جهان هست معرفت *** چون نام شریفش شده بر فلسفه محور

از جود وجودش همه هستی شده موجود *** وز گردش چشمش شده این چرخ مدور

از درک بشر درک کمالش شده بیرون *** از وصف جمالش شده توصیف مسخر

از مدحت او گشته زبان همه هاجر *** از عفت او مانده به گل رفر ف باور

زانورده در مکتب او یونس و ادریس *** دامن به کمر بسته برش مریم و هاجر

آمد به جهان آن که خداد داده بدستش *** اسباب شفاعت که بود شافعه حشر

آمد به جهان آن که بود خاتم خاتم *** چون خاتمش آید شود اسلام مظفر

آمد به جهان آن که از ختم رسولان *** شد سینه سپر پشت در خانه حیدر

آمد به جهان آن که ندیدست و نبیند *** تالی تل او با سعه صدر برابر

آمد به جهان آن که ددمنشان شد *** با پهلوی بشکسته حمایت گر همسر

آمد به جهان آن که به سیلی اجانب *** بگرفت به جای فدکش مزد پیمبر

افتخار دختر

بشنو این پند دل ربا دختر *** تا شوی با حق آشنا دختر
ز چه رو قدر خود نمی دانی *** قدر تو هست پر بها دختر
رهبر توست حضرت زهرا *** کن به زهرا تو التجا دختر
تا که با فاطمه شوی محشور *** حفظ کن گوهر حیا دختر
روز میلاد حضرت زهرا *** از دل خود بکش هوی دختر
من چه گویم به وصف فاطمه ای *** که کند وصف او خدا دختر
چون خدیجه تمام هستی خود *** کرده در راه حق فدا دختر
به تلافی آن همه ایثار *** بی ریا ذات کبریا دختر
داد از بحر رحمتش او را *** گوهری بس گران بها دختر
ملک از عرش می زند فریاد *** کز شرف گشته خود کفا دختر
دختری برتر از فرشته خدا *** داده بر ختم الانبیاء دختر

مادران را بگو که فخر کنند *** گر به آنان دهد خدا دختر

فاطمه زد قدم به ملک وجود *** که جهان گشته با صفا دختر

از طفیل وجود فاطمه شد *** خلقت خلق ماسوا دختر

گرچه او دخت احمد است ولی *** مادر است او به مصطفی دختر

زین جهت روز مادر است امروز *** کآورد هدیه بهر ما دختر

شادی دختران زنده بگور *** از منادی رسد ندا دختر

سر بر آرید از کجاوه خاک *** که وجودش شده طلا دختر

گشته از قید بردگی آزاد *** چون به احمد شده عطا دختر

عزّتی را که یافتی باشد *** صله سید النساء دختر

آمد آن دختری که ثانی او *** کس ندیده به ماسوا دختر

آمد آن دختری که می گردد *** همسر و یار مرتضی دختر

آمد آن دختری که با شیرش *** پرورد همچو مجتبی دختر

آمد آن دختری که خون خدا *** آید از او به کربلا دختر

آمد آن دختری که زینب او *** می دهد درس بر شما دختر

آمد آن دختری که درد همه *** می کند بی دوا دختر

آمد آن دختری که حاجت ما *** می کند در جهان دوا دختر

آمد آن دختری که شرم و حیا *** می کند از رخس حیا دختر

اوست تنها معرفی که خدا *** کرده بر مهبط کسا دختر

اشفعی لنا عند الله

در میلاد صدیقه کبری (علیها السلام)

به ساقی از وفا بگو باده بده سبوسبو *** از آن سبو که می دهد به جای آب آبرو
به شاعر لطیفه گو بگو لطیفه ای بگو *** که دم زخم ز وصف او نکته به نکته مو به مو
که زنگ دل بشویمی از وصف لایزال او *** نعره عشق می زخم خانه به خانه کو به کو
که در جهان خلقت از خلق سرآمد آمده *** پیمبر است جسم و او جان محمد آمده
گفت به ختم الانبیاء حامل وحی داوری *** که از خدیجه داده حق تو را یگانه دختری
چه دختری که ثانی نژاده هیچ مادری *** چه دختری که دل برد ز اهل دل به دلبری
شرم کند ز روی او زهره و ماه و مشتری *** بین زنان نمی کند زنی به او برابری

که در جهان خلقت از خلقی سرآمد آمد *** پیمبر است جسم و او جان محمد آمد
بشر کجا توان کند خطی به وصف او رقم *** که تعت او خدا کند به نص نون و القلم
سورة کوثرش بخوان که گفته حی ذو النعم *** اساس خلقتش بود علت غائی قدم
به شکر انی نعم زند بوسه بخوان او کرم *** که حق ز خوان نخست او بدهد به ما نعم
که در جهان خلقت از خلقی سرآمد آمد *** پیمبر است جسم و او جان محمد آمد
دیده گشوده در جهان بانی خلقت جهان *** که از تجلی رخس جهان پیر شد جوان
ز علم او چه گویمت که اوست علم الهوان *** به وهم ما نیاید او ز رتبه و مقام و شأن
نشانه ای بود از او که او بود خدا نشان *** رسد ندا از هاتقی بین زمین و آسمان
که در جهان خلقت از خلقی سرآمد آمد *** پیمبر است جسم و او جان محمد آمد
فاطمه ای که ثانیس به بحر و بر ندیده کس *** فاضله ای که مثل او سینه مهر ندیده کس

سینه سپر برای دین وقت خطر ندیده کس *** مدافعی بسان او به پشت در ندیده کس
خدای گونه دختری بین بشر ندیده کس *** بین تمام دختران مام پدر ندیده کس
که در جهان خلقت از خلق سرآمد آمده *** پیمبر است جسم و او جان محمد آمده
اوست که از یم حیا یازده گوهر آورد *** شرط قیام و صلح را شبیر و شبر آورد
بهر ثبات سنگر عشق دو دختر آورد *** سزد که مریم از جنان عود به مجمر آورد
سندس و پرنیان و گل ساره و هاجر آورد *** آسیه بهر مقدمش طَبَقْ طَبَقْ زر آورد
که در جهان خلقت از خلق سرآمد آمده *** پیمبر است جسم و او جان محمد آمده
اوست که ثانیس دگر خلق خدا نمی کند *** که هیچ کس خدای را چو او رضا نمی کند
پیروی و اطاعت از دیو هوی نمی کند *** فکر گناه و معصیت به مرتضی نمی کند
در به رخ قبيله سقیفه وا نمی کند *** دامن مرتضی علی ز کف رها نمی کند

که در جهان خلقت از خلق سرآمد آمده *** پیمبر است جسم و او جان محمد آمده
فاطمه ای که مصطفی ام ابش صدا کند *** فاطمه ای که وصف او خدا به هل اتی کند
فاطمه ای که حق و را معرف کسا کند *** فاطمه ای که بی دوا درد همه دوا کند
همین بس است قدر او که مدح او خدا کند *** فخر به همسری او علی مرتضی کند
که در جهان خلقت از خلق سرآمد آمده *** پیمبر است جسم و او جان محمد آمده
چادر عصمتش به سر رخت اصالتش به بر *** تخت جلالش مقرر، ختم رسالتش پدر
مهر ولایتش به دل همسر اوست حیّ در *** شمس ز روی او خجل، منفعل از رخس قمر
درخت شرم شد از و در این زمانه بارور *** بهر سعادت زنان اوست به دهر راهبر
که در جهان خلقت از خلق سرآمد آمده *** پیمبر است جسم و او جان محمد آمده

یا بضعة الرسول

ص: 77

در میلاد حضرت جواد (علیه السلام)

دهید مژده که الگوی عدل و داد آمد *** تمام خلق مریدند او مراد آمد

بگو به حاتم طائی بساط خود برچین *** که بحر بخشش و جود و کرم جواد آمد

آن شب مدینه تشنه آب بقا بود *** چشم انتظار ساغر قالوا بلی بود

آن شب شفق از چهره شب پرده برداشت *** شعر فلق را مرغ شب گوی ز برداشت

آن شب شقایق قصد کوی یار می کرد *** از خواب غفلت لاله را بیدار می کرد

آن شب سحر شعر گل مهتاب می خواند *** از جلوه خورشید عالم تاب می خواند

ص: 78

آن شب قلم قامت به قد قامت علم کرد *** حلّ سؤال سؤال سائل صید حرم کرد

آن شب فضا آکنده از شور و طرب بود *** بین ملائک صحبت از ماه رجب بود

آن شب زمان در گوش هستی راز می گفت *** از ماهی و باز شکاری باز می گفت

آن شب عروس فاطمه از دل دعا کرد *** درمان دردش را تمنا از خدا کرد

آن شب رضا در خط تسلیم و رضا بود *** در خط تسلیم رضا لطف خدا بود

آن شب خدا می خواست کشف راز گردد *** صد ها گره از کار رجعت باز گردد

آن شب یکی گنجینه را درّی گران بود *** مفتاح آن تنها بدست خیزران بود

آن شب منادی داد عدل و داد می زد *** بین زمین و آسمان فریاد می زد

کای اهل عالم مقصد و مقصود آمد *** در کان هستی هر چه بود از جود آمد

آمده بدنیا حجت خلاق سرمد *** هم خلق و هم آیین و هم نام محمد

آئینه ایزد نما آمد بدنیا *** یعنی جواد ابن الرضا آمد بدنیا

از بهر دیدارش ز جنت آدم آمد *** نوح نبی از بهر خیر مقدم آمد

آمد خلیل بت شکن از کعبه سویش *** تا شهد جان نوشد ز جام آبرویش

موسی شبانه از دیار از دیار طور آمد *** از دست ظلمت در پناه نور آمد

آمد مسیحا تا ببوسد خاک پایش *** حظی برد از لذت شهد ولایش

آمد بدنیا مظهر جود خدایی *** کز مستمندان دل برد با دلربایی

آمد بدنیا اسوة یکتا پرستی *** بعد از رضا آئینه دار مُلک هستی

آمد بدنیا آن که مهد عدل داد است *** در بخشش وجود و جوان مردی جواد است

او هشتمین فرزند دلبند رسول است *** مشکل گشای دانش و فقه و اصول است

او وارث علم امیرالمؤمنین است *** او شاهکار کلک هستی آفرین است

دریای عصمت را یگانه گوهر است او *** هم درد زهرا دختر پیغمبر است او
از حُسن او شد شیعیان را دیده روشن *** چشم حَسَن از حُسن او گردیده روشن
خون خدا را در شجاعت مظهر آمد *** زین العباد را تالی و هم سنگر آمد
بحر العلوم دیگری آمد خوش آمد *** استاد دانش پروری آمد خوش آمد
قائم مقامی بر رئیس مذهب است او *** سنگرنشین و سینه چاک مکتب است او
موسی ابن جعفر را شکوه باور آمد *** گلوازه جود و سخا را مظهر آمد
او اختر تابان چرخ آبنوس است *** مرآت حق و زاده شمس الشموس است
از جانب او گر حدیثی قال گردد *** یحیی ابن اکثم در جوابش لال گردد
لقمان اگر درسی ز علم او بخواند *** خود را به او رنگ رسالت می رساند
حاتم اگر جود و سخایش را ببیند *** بهر گدایی بر سر راهش بشیند

گوی سبق از روضه مینو بگیرد *** گر کشتی اش در ساحلی پهلو بگیرد

بود و نبود عالم از بود جواد است *** شعر من ژولیده از جود جواد است

یا جواد الائمه

عکس

□

ص: 82

مراثی

نوحه رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)

از داغ خاتم رسولان *** فاطمه گردیده پریشان

چراغ مدینه گردیده خاموش *** علی مرتضی گشته سیه پوش

واویلا واویلا آه و واویلا

از رحلت جانسوز خاتم *** پوشیده عالم رخت ماتم

شهر جبرئیل از غم شکسته *** رشته فکر ما از هم گسسته

واویلا واویلا آه و واویلا

چشم از جهان پوشیده احمد *** محمود ابوالقاسم محمّد

فاطمه می زند بر سینه و سر *** گشته تنها علی ساقی کوثر

واویلا واویلا آه و واویلا

ارض و سما گردیده لرزان *** جن و ملک گشته پریشان

خاتم الانبیاء و بوقت رحلت *** خواهد از درگه حق عفو امت

واویلا واویلا آه و واویلا

آن روز در سقیفه فرمان شر نوشتند *** فرمان شر علیه خیرالبشر نوشتند

تفسیر آنما را معنی هل اتی را *** با اشک چشم دختر بهر پدر نوشتند

حق علی بناحق با زور و زر گرفتند *** حکم خلافت خود با آب زر نوشتند

بر خاتم رسولان پیغام دختر این بود *** مرگ مرا بخون سرخ پسر نوشتند

شرح سفارشات ای خاتم النبیین *** بر لوح سینه من با میخ در نوشتند

با یک لگد پدر جان شرم از خدا نگردند *** فرمان قتل مادر بعد از پسر نوشتند

در خاک و خون کشیدند شش ماهه محسنم را *** با خون او کتاب سوز جگر نوشتند

پهلوی من شکستند در آستانه در *** حکم سفر برایم بعد از صفر نوشتند

قنغد به تازیانه دستم ز کار انداخت *** تا قصه سپیده بهر بحر نوشتند

روی مرا به سیلی در کوچه سرخ کردند *** شرح خسوف گوئی بهر قمر نوشتند

حضرت زهرا (علیها السلام)

شبانہ می شویم پیکر زهرا را *** دادم زکف یارب نوگل طاها را

روز روشن شود تیره ز آهم *** می کند دخترم زینب نگاهم

واویلا واویلا آه و واویلا

برجسم او ریزد آب روان اسماء *** کرده نام زهرا ورد زبان اسماء

حجت ابن الحسن یوسف زهرا *** خانه مرتضی دارد تماشا

واویلا واویلا آه و واویلا

شد آشنا دستم بر بازوی خسته *** تنها نه بر بازو پهلوی به شکسته

چشم افتاده بر رخسار نیلی *** دیدم بر روی او آثار سیلی

واویلا واویلا آه و واویلا

تشیع جنازه کردند و از زهرا *** جای لاله می سوخت دو لیفه خرما

حجت ابن الحسن سرت سلامت *** شد جهان غرق غم از این مصیبت

واویلا واویلا آه و واویلا

حضرت صدیقه کبری (علیها السلام)

تو شمع و من پروانه تو هستم *** خانه نشین خانه تو هستم

بیمار من توئی منم پرستار *** ای پهلو شکسته از ظلم اغیار

فاطمه فاطمه فاطمه جانم

ای اولین فدائی ولایت *** ای کرده از حق علی حمایت

چهره بگشا که تا رویت بینم *** از رخ نیلوت گلی بچینم

فاطمه فاطمه فاطمه جانم

سینه مجروح تو غرق خون است *** مهر قبولی تو لاله گونست

اسباب شفاعت کردی فراهم *** ای گل گلشن رسول خاتم

فاطمه فاطمه فاطمه جانم

زبان حال صدیقه کبری (علیها السلام)

ای خانه نشین بنشین (تا روی تو را بینم) 2 *** از چشمه فیاض (چشم تو گلی چینم) 2

ای جان من و جانانه من *** من شمع و توئی پروانه من

ای محرم اسرارم *** من عزم سفر دارم

چون شهد شهادت را (از جام اجل نوشم) 2

در نیمه شب بنما (مولا تو کفن پوشم) 2

سوزد دل من بر غربت تو *** خواهیم ز خدا من نصرت تو

آرام دل زهرا فردا تو شوی تنها

غافل تو مشو مولا (از نور دو عین من) 2

آبی برسان شب ها (بر لعل حسین من) 2

کو می شود از بیداد یزید *** در کربلا لب تشنه شهید

با بانک انا العطشان *** لب تشنه شود قربان

علی و اشک

شب است و مظهر عشق و شهامت اشک می ریزد *** به یاد ناسپاسی های امت اشک می ریزد

اگر خورشید تا محشر نیاید از افق بیرون *** علی در سوگ ماهش تا قیامت اشک می ریزد

درون خانه زینب چون پدر تا صبح بیدار است *** خدا را کوه صبر و استقامت اشک می ریزد

حسن را چون کند آرام می گرید حسین او *** چونی می نالد و چون ابر رحمت اشک می ریزد

پدر شب تا سحر بر قبر مادر لاله می کارد *** درون خانه هم وقت اقامت اشک می ریزد

دو بیتى ها

گفتم به پدر مادر مظلومه کجا رفت *** در پاسخ من گفت به دیدار خدا رفت

گفتم که پدر مادر ما بود مریضه *** گفتا که مخور غصه بدنبال دوا رفت

با غنچه گلی به پای خس افتاده *** از ضربت میخ از نفس افتاده

مولا ز غم گل بهشتی بویش *** چون بلبل خسته در قفس افتاده

ص: 89

اوباش برای فتح باب آمده اند *** گوئی پی جلب بوتراب آمده اند

با ضرب لگد به باغ پر لاله دین *** از بهر گرفتن گلاب آمده اند

زهر که فدک ز دست اوباش گرفت *** در کوچه عدو از او به پر خاش گرفت

از بهر پدر بجای مزد زحمات *** با سیلی خصم خیره پاداش گرفت

افسوس که آن دلربا از بر ما رفت *** خون شد دل ما کز بر ما دلبر ما رفت

تا مادر ما بود در این خانه صفا بود *** زین خانه بهمراه صفا مادر ما رفت

ص: 90

دو بيتى

مادر که درس داغ ز داغش به لاله داد *** یزدان به نام او به جهانی قباله داد

جای کفن برای حسینش به سوز و آه *** یک کهنه پیرهن به من چهار ساله داد

آن که یک جرعه می از جام ولا نوش نکرد *** ناله فاطمه بشنید ولی گوش نکرد

آتشی زد به در خانه که از شعله آن *** هستی خلق جهان سوخت و خاموش نکرد

ای همسری که هست علی پای بست تو *** ای اختیار هستی عالم بدست تو

آن بی حیا به طعنه به من گفت یا علی *** دیدی که زنده بودم و دیدم شکست تو

منی که محور هستی خدا به دستم داد *** می طهور ز پیمانہ الستم داد

علی بت شکنم من که بعد آن همه فتح *** به یک شکستن پهلوی فلک شکستم داد

امشب بود مشغول کار خانه زهرا *** فردا رود بر دیدن جانانه زهرا

با پهلوی بشکسته و بازوی خسته *** گیسوی زینب را نماید شانه زهرا

شبی چون لاله ای سر را برون از خاک کن زهرا *** نظر بر سینه چاک سنگر افلاک کن زهرا

اگر دست ز کار افتاده ات تاب و توان دارد *** بیا بار دگر اشک علی را پاک کن زهرا

ص: 92

در مصیبت حضرت زهرا (علیها السلام)

آن گروهی که می از ساغر بیگانه زدند *** پشت پا بر حرم و حرمت خم خانه زدند

سینه پر کینه شد از واقعه خم غدیر *** کز ستم آتش کین بر در آن خانه زدند

آوخ از توطئه رهبر پیمان شکنان *** که به فرموده او سنگ به پیمان زدند

من نگویم که چه رخ داده ولی می دانم *** شمع را کشته شرر بر پر پروانه زدند

سینه را میخ در خانه درید از اثرش *** تیر غم بر جگر ساقی میخانه زدند

بلبل از سوز جگر نعره کشید از غم گل *** تا که بر صورت گل سیلی خصمانه زدند

تا نبی رفت علی شد ز ستم خانه نشین *** خنده شوق بر آن همت مردانه زدند

گفت ژولیده که در ذمّ عدو حافظ گفت *** چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

شب و ماهتاب

شب شکوه عشق بود و ماهتاب

در کنار قبر لیلی می گریست!

آن که نامش چشمه سار اشک هاست

اشک او دریا چه ای از درد بود

گرمی اشکش ز آه سرد بود

در سکوت شب ز لب مُهر سکوت

با نوای جانگداز خود شکست

این چنین می گفت از سوز جگر!

در حضور لیلی لیلا پرست

لیلی من ترک خواب ناز کن

من علایم در به رویم باز کن

همسر من سر برون از خاک کن

اشک مظلومی شوهر پاک کن
بی تو شمع عمر من خاموش شد
مرگ تدریجی است بی تو زندگی
بی تو ای هستی من دست مرا
قدرت بگرفتن شمشیر نیست
بی تو دیگر واژه ای جز درد و غم
در ضمیرم موقع تحریر نیست
همسر من خیز از جا و ببین
شوهرت تنهای تنها آمده
آن که سدّ ظلمت شب را شکست
خسته و افتاده از پا آمده
بر سر قبر تو ای آرام جان
دیده گریان سینه سوزان آمدم
همچنان پروانه بی بال و پر
در برت افتان و خیزان آمدم
یا سیدتنا و مولاتنا

قطعات

اگرچه از فشار در علی جان بی پرو بالم *** دگرگون گشته از حال پریشان تو احوالم
اگر مانند نی نالم من مظلومه حق دارم *** نالم من به حال خود بر احوال تو می نالم

ای خدا را اولین مظلوم دنیا گریه کن *** بر من مظلومه ای محبوب دل ها گریه کن
رنگ رخسارت گواهی می دهد از درد تو *** جان تو بر لب رسیده جان زهرا گریه کن

بی تو درون سینه را کوره آه می کنم *** ز دود آه روز را شام سیاه می کنم
به زیر ابر تا نهران ماه شود در آسمان *** به یاد روی ماه تو نظر به ماه می کنم
روز درون خانه و شب به کنار قبر تو *** شب به توراز دل ولی روز به چاه می کنم

دو بیتی ها

اشک در باغ دلم می شکند رونق را *** با که گویم غم دل تا که بسنجد حق را

داغ زهرای جوان عاقبت انداخت ز پا *** فاتح خیبر و بدر و احد و خندق را

یا علی با خبر از سوز دل زار منی *** من به تو محرم و تو محرم اسرار منی

کار زن هست پرستاری شوهر چه کنم *** چون ز من کار نیاید تو پرستار منی

تا که درب خانه را آن خصم بد آئین شکست *** پهلوی زهرا دل جیل المتین دین شکست

فاتح خیبر اگر خانه نشین شد غم مخور *** منشأ پیروزی اسلام باشد این شکست

دعای نیمه شب

خدا کند شب ما زودتر سحر گردد *** که رفتن پدر از خانه بی خطر گردد
دعا کنید عزیزان من که می ترسم *** زداغ مادر ما خون دل پدر گردد
کنار تربت مادر پدر هلاک شود *** اگر که رجعت خورشید دیرتر گردد
پس از شهادت مادر امید ماست پدر *** خدا کند پدر ما به خانه برگردد
فراق مادر ما از برای ما کافی است *** مباد آن که پدر عازم سفر گردد
حسین من حسن من شما دعا بکنید *** که نخل صبر پدر زود بارور گردد
بسوز شاعر ژولیده دل که زینب گفت *** خدا کند که شب ما زودتر سحر گردد

(دو بیتى ها)

رهواره عشق از سفر می آید *** از راه سپیده دیده تر می آید

خواهر پی دیدن برادر از شام *** دل سوخته و شکسته سر می آید

در مسلخ عشق کرده غوغا زینب *** در سنگر صبر کرده مأوا زینب

همراه رقیه رفت در شام بلا *** برگشته ز شهر شام تنها زینب

زینب ز فراق عشق مدهوش شده *** با قبر برادرش هم آغوش شده

فریاد زنای نینوا گشت بلند *** فریادگر زمانه خاموش شده

اشفعی لنا عند الله

یا علی

در سوگ علی بن ابوطالب (علیه السلام)

در شهر کوفه محشر به پا شد *** فدایی دین شیر خدا شد

تارک مرتضی از هم دریده *** رنگ رخساره زینب پریده

از ضرب تیغ پور مرادی *** تبدیل غم شد واژه شادی

مجتبی زین عزا ماتم گرفته *** که ماتم از غم او غم گرفته

یا علی یا علی علی جان (2)

از داغ مولا علی اعلی *** از هوش رفته حضرت زهرا

خون دل جاری از چشم حسین است *** ام کلثوم او در شور و شین است

یا علی یا علی علی جان (2)

زهرا به جنت چشم انتظارست *** چشم انتظار دیدن یار است

نالہ قد قُتِل رسد بگوشم *** این ندا برده از سر عقل و هوشم

یا علی یا علی علی جان (2)

نوحه امام حسن مجتبی (علیه السلام)

ای خواهر غم پرورم زینب ای زینب *** طشتی بیاور در برم زینب ای زینب

بنشین برم ای بی قرینه *** پرپر شدم از زهر کینه

واویلا واویلا آه و واویلا

خواهر بیا کز زهر کین خون شد دل من *** شد از ره کین همسر من قاتل من

جان حسن بر لب رسیده *** خون جگر ریزد از دیده

واویلا واویلا آه و واویلا

آشفشان سینه ام از گران جانی *** از زهر کینه می کند آشفشانی

مانند نی در شور و شینم *** مشتاق دیدار حسینم

واویلا واویلا آه و واویلا

من می روم از این جهان با دلی خسته *** در نزد باب و مادر پهلو شکسته

جان تو و این دو فرزندم *** پیوندشان با تو می بندم

واویلا واویلا آه و واویلا

امام سجاد (علیه السلام)

تا نخل دین ز خون حسین کامیاب شد *** آل علی روانه شام خراب شد

قطب زمان خدیو زمین زین العابدین *** آئینه دار غافله انقلاب شد

زنجیر شد به گردن او آشنا که صبر *** از صبر او اسیر تب و التهاب شد

یک عمر از فراق پدر روز و شب گریست *** کز آب چشم او جگر آب آب شد

از آن زمان که دید پدر را در آفتاب *** هر جا که بود بستر او آفتاب شد

از کینه ای که داشت از آن مقتدا هشام *** آماده بهر کشتن آن مستطاب شد

زهري كه سنگ از اثرش آب مي شدي *** بر او بداد و پيكرش از زهر آب شد
مانند شخص مار گزیده بدور خویش *** پيچید و رفت خون بدل شيخ و شاب شد
از ماتم پدر پسرش خون دل گریست *** آن سان كه قلب فاطمه زين غم كباب شد
ژولیده شو خموش كزين داغ جان گداز *** چشم فلک چو چشمه زمزم پر آب شد

عكس

□

ص: 103

حضرت سجاد (علیه السلام)

من آن صحیفه در خون خضاب را دیدم *** شکوه بالغه انقلاب را دیدم
منی که هر تن بی تاب را توان بودم *** ز سوز آتش تب التهاب را دیدم
منی که آب بود مهر مادرم زهرا *** شرار العطش و قحط آب را دیدم
به دشت ماریه در روز گرم عاشورا *** دریده تارک ختمی مآب را دیدم
در آن دمی که پدر با پسر سخن می گفت *** به قلب عمه خود اضطراب را دیدم
نه داغ قاسم و عباس و عون و جعفر را *** شکوه غربت و اندوه باب را دیدم

گلوی نازک اصغر دریده بود ز تیر *** که بحر عاطفه یعنی رباب را دیدم

شکوه بوسه زیر گلو کبابم کرد *** وفای عمه و تأئید باب را دیدم

رسید جان به لبم در غروب عاشورا *** در آن دمی که به نی آفتاب را دیدم

ز بعد واقعه جان گداز قتل پدر *** بدست آل علی من طناب را دیدم

به زیر حلقه زنجیر از جفای یزید *** سکوت کوفه و شام خراب را دیدم

عکس

□

ص: 105

هشام آخر مرا مسموم از زهر جفا کردی *** دلم را راحت از فکر و خیال کربلا کردی
بروی زین زهر آلوده ام بنشاندی و از کین *** بر آن عهدی که بستی با یزید دون وفا کردی
یزید از روز عاشورا بدامم کرده زندانی *** برحم آمد دل سنگت که از بندم رها کردی
زفرط درد می گردم ازین پهلو بآن پهلو *** که در من زنده یاد پهلوئی خیر النساء کردی
چنان آتش زدی بر تار و پودم ای ستم گستر *** که بند از بند اعضایم ز زهر کین جدا کردی
هنوز از تشنگی کربلا فارغ نگردیدم *** که با سوز جگر سوزی دلم را آشنا کردی

از آن بغضی که با آل علی بودت مرا از کین *** جگر سوزاندی و خون قلب ختم الانبیاء کردی

پسر را بی پدر کردی پدر را خون جگر کردی *** ازین کاری کردی عرش را ماتم سرا کردی

چو شمعی از شرار زهر آبم کردی و کشتی *** که جاری اشک از چشم علی مرتضی کردی

دلم از روز عاشورا شده از داغ داغستان *** مرا راحت ز داغستان داغ کربلا کردی

یا محمد بن علی ایها الباقر

ص: 107

در سوک امام هشتم (علیه السلام)

آن که داده است خدا در دو جهان عَزَّ و فرش *** جبرئیل از دل و جان گشته نگهبان درش

پاره ای از تن پیغمبر و هم نام علی است *** مادرش فاطمه و موسی جعفر پدرش

قلم از گفتن توصیف صفاتش عاجز *** داده در مدحت او داد سخن دادگرش

آوخ از کینه مأمون ستمگر که به جبر *** پاره پاره بشد از زهر هلاهل جگرش

ز آتش زهر چنان شعله بخود می پیچید *** شمع سان آب شد و سوخت چو پروانه پرش

با اباضلت بگفتا که در حجره ببند *** تا که با ماه صفر مرگ کند هم سفرش

جان به لب پاره جگر تشنه لب و دیده تر *** منتظر بود که از در بدر آید پسرش
از مدینه پسرش آمد و از داغ پدر *** روز شد تیره تر از شام به پیش نظرش
می کشد رنج به پای پسری هر پدری *** که نه در سر زانو سر او را پسرش
یادم از کربلا آمد و نیکو پسری *** که و را کرد اجل در یم خون غوطه ورش
تشنه لب بر لب آب از اثر تیر ستم *** قطعه قطعه شد و جان داد به عشق پدرش

یا ضامن آهو

ص: 109

جواد ابن رضا

در میان حجره یا رب کیست غوغا می کند *** شکوه زیر لب ز بی رحمی دنیا می کند
ز آتش زهر جفا چون شعله می پیچد بخود *** دود آهش روز را چون شام یلدا می کند
خاک عالم بر سرم گوئی جواد ابن رضاست *** کز عطش می سوزد و خون قلب زهرا می کند
همسرش از فرط شادی و شعف در کف می زند *** زین عمل خود را بعالم خوار و رسوا می کند
آب را می ریزد آن بیدادگر روی زمین *** هر چه آب آن تشنه لب از او تمنا می کند
در سنین نوجوانی هم چو زهرا مادرش *** جان شیرین را براه دوست اهدا می کند

تا بپرسد حال آن پهلو شکسته در جنان *** از پی دیدار او خود را مهیا می کند

تشنه لب با قلب سوزان جان بجانان می دهد *** قاتلش جان دادن او را تماشا می کند

شد دل ژولیده خون از داغ جان فرسای او *** کز غمش اشعار او خون در دل ما می کند

عکس

□

ص: 111

«کوفه»

شب است و آسمان پوشیده نیلی پیکر خود را *** قمر بشکسته سد دیده پر اختر خود را
میان کوچه ای مرد غریبی یکه و تنها *** به دیواری نهاده از سبک باری سر خود را
سخن می گفت زیر لب ولی آهسته آهسته *** تو گوئی راز دل می کرد از دل دلبر خود را
که ای غارت گر دل ها که بستی بار محمل ها *** برای دفع مشکل ها میاور خواهر خود را
اگر عزم سفر داری هوای ترک سر درای *** تو کز عالم خبر داری مزین آتش بر خود را
میا کوفه اگر آئی بچشم خویش می بینی *** میان خاک و خون غلطان علی اکبر خود را
بگو با قاسمت داری اگر میل سفر با ما *** بیا اما بهمراحت میاور مادر خود را

اگر آبی در این منزل برویت آبی می بندند *** مہیای فداکاری بکن آب آور خود را
به پاس حرمت آزادی و آزادگی بینی *** بخون آغشته عبدالله و عون و جعفر خود را
نشسته بر کمان تیر سه شعبه بہر گل بوسہ *** مہیا کن سپیدی گلوی اصغر خود را
اگر بابت علی انگشتر خود را بہ سائل داد *** بہ جدل می دہی انگشت با انگشتر خود را
اگر آئی برای سم مرکب ہا مہیا کن *** پاس یاری قرآن تو عریان پیکر خود را
بمان در مکہ یا سوی مدینہ از وفا برگرد *** کہ از این بی وفایان می دہی از کف سر خود را
یقین دارم کہ می آبی ولی از بہر بوسیدن *** بکن آمادہ بہر خواہر خود خنجر خود را
سرت بر روی نی با دیدہ خون بار می بینی *** بہ سیلی نیلگون رخسار ماہ دختر خود را
شہادت با اسارت رفتن زینب شود کامل *** بدہ صبری تو اینک خواہر غم پرور خود را
من ژولیدہ می گویم کہ مسلم گفت ای مولا *** میا کوفہ اگر آبی میاور خواہر خود را

مسلم (علیه السلام)

اگر از حال زار مسلم خود با خبر گردی *** پریشان خاطر از حال من خونین جگر گردی
یقین دارم که از اوضاع شهر کوفه آگاهی *** چه خیری هست ای مولا مقیم شهر شر گردی
یقین دارم که از کوفه به سویت بر نمی گردم *** ولی یک خواهشی دارم که از این راه برگردی
اگر آبی برویت روز اول آب می بندند *** که هر چه العطش گویی در این جا تشنه تر گردی
پدر را زندگی شیرین ز دیدار پسر باشد *** میا در کوفه ای مولا که این جا بی پسر گردی
برای سیزده ساله ملاقات پدر زود است *** اگر آبی ز داغ قاسم خود دیده تر گردی
علم تا هست در دست علمداریت ندارم غم *** ولی می میرم از این غم که شمس بی قمر گردی
به وقت گریه هر طفلی ز مادر شیر می خواهد *** میاور شیر خوارت را که بی او خیمه برگردی

مسلم (علیه السلام)

غریب کوفه ام ای زن ندارم خانه ای این جا *** ز جان بگذشته ام نبود مرا جانانه ای این جا
من آن مرغ سبک روحم که بشکسته پر و بالم *** که غیر از کوچه ها دیگر ندارم لانه ای این جا
من آن شمع دل افروزم که می سوزدم تک و تنها *** چه سازم چون کنم نبود مرا پروانه ای این جا
به فکر خود نیم در فکر آن هستم که می آید *** که بهرش نیست ای زن منزل و کاشانه ای این جا
گذشت از من ولی روزی دگر آید به مهمانی *** سر آغشته در خونی به مطبخ خانه ای این جا
گذشت از من ولی خود را مهیا کن که بعد از من *** رسد باروی نیلی کودک دردانه ای این جا

گذشت از من ولی فردا ز روی نیزه می خواند *** برایت آیه قرآن سر جانانه ای این جا

گذشت از من ولی فردا بخون آغشته می بینی *** پریشان گیسوان خواهر فرزانه ای این جا

گذشت از من ولی فردا دم دروازه می بینی *** زنی معجز سیه با خطبه مردانه ای این جا

گذشت از من ولی فردا نماند هیچ آثاری *** ز تاج و تخت و ظلم زاده مرجانه ای این جا

من ژولیده می گویم که مسلم گفت با طوعه *** غریب کوفه ام ای زن ندارم خانه ای این جا

السلام عليك يا ثار الله

عکس

□

ص: 116

مسلم (علیه السلام)

خوشم کز رحمت حق چون تو دلبر دلبری دارم *** ازین دل بستگی من امتیاز بهتری دارم
طناب دار را با دست خود در گردن اندازم *** که در سودای عشقت گر ندارم زر سری دارم
چنان مست توام مولا که سر از پای نشناسم *** یقین دارم که در محشر ازین می ساغری دارم
به آبم نیست حاجت چون تو بر من آبرو دادی *** اگر آبی ندارم از عطش چشم تری دارم
میا در شهر ظالم پرور و مظلوم کش زیرا *** ازین بیدادگر مردم دل پر اخگری دارم
مکن باور ازین ناباوران عهدی که می بندند *** که از بد عهدی این قوم من برگ وبری دارم

عنان ناچه را لختی نگه دار و مکن تعجیل *** که من زین بیوفایان پر حکایت دفتری دارم
اگر صد بار بر دارم کشند زین فرقه می گویم *** سرافرازم که مانند تو مولا رهبری دارم
ازین راهی که برگشتی ندارد بهر تو برگرد *** که از گرد ملال این جا به سر تاج سری دارم
گذشت از من ولی بعد از من او را تسلی ده *** که در این کاروان مولا صغیره دختری دارم
بکش دست نوازش بر سرش از راه دل جوئی *** که او را من امانت از جرینه مادری دارم

السلام علیک یا مسلم بن عقیل

ص: 118

مسلم (علیه السلام)

برو باد صبا بر گو به یارم از منا برگرد *** میا کوفه به سوی شهر ختم الانبیاء برگرد
در و دیوار کوفه می زند فریاد بی رحمی *** ترحم نیست این جا ای عزیز مرتضی برگرد
وفازین بی وفایان خواستن کاری بود مشکل *** که جای خود وفا بخشیده بر ظلم و جفا برگرد
برو جای دگر دست خدا باشد به همراهت *** مکن عزم سفر در کوفه و این جا میا برگرد
اگر از آب پرسی ای عزیز فاطمه گوید *** که از بهر شما هستم در این جا کیمیا برگرد
سنان و سنگ و تیر و نیزه و شمشیر می گویند *** که ما هستیم این جا میزبانان شما برگرد

دل من برجوانی علی اکبرت سوزد *** اگر خواهی نبینی داغ او را از وفا برگرد

برای سیزده ساله ملاقات پدر زود است *** اگر خواهی نگردد پیکر او توتیا برگرد

علم تا هست در دست علمداریت چه غم دارم *** اگر خواهی نبینی دست او از تن جدا برگرد

گلوی اصغرت را بعد بوسه تیر می خواهد *** اگر خواهی نگردد تیر بر او آشنا برگرد

پنداری که مسلم یا بن عم از مرگ می ترسد *** از آن ترسم که گردد زینبت بی اقربا برگرد

نیم در فکر آن دختر که همراه شما دارم *** ولی هستم به فکر آن سه ساله دلربا برگرد

بگو ژولیده از قول من دل خسته با مولا *** میا در کوفه و مشکن دل خیر النساء برگرد

عکس

□

ص: 120

مسلم (علیه السلام)

آن شب که شهر کوفه شهر آشوب غم بود *** نامه نگاران را قلم تیغ ستم بود

آن شب عروس حجله شب شعر می خواند *** اشعار غم با واژه های بکر می خواند

نامه نگاران را قلم تیغ ستم بود **** داغ شقایق را به قلب لاله می زد

آن شب حکومت بود سر تا پا نظامی *** حامی یکی مأمور جلبش صد حرامی

در کوچه ای مرد غریبی راه می رفت *** از بی پناهی در پناه آه می رفت

مرغ دلش گاهی هوای یار می کرد *** از خستگی که تکیه بر دیوار می کرد

در کارگاه لب در ناسفته می سفت *** اسرار دل را این چنین با باد می گفت
ای باد صرصر همتی چون وقت تنگ است *** چرخ زمان آستن آشوب جنگ است
دارم بتو من دست استمداد ای باد *** چون هستیم را داده ام بر باد ای باد
اینک که در این شهر دلداری ندارم *** تنهای تنها هستم و یاری ندارم
از من ببر در نزد دلدارم پیامی *** زیرا که غیر از او ندارم من امانی
از قول من برگو تو با نور عینم *** فرزند دلبنده علی یعنی حسینم
مولای من از کوفیان قطع نظر کن *** کوفه میا عزم سفر جای دگر کن
مولای من جان رسول الله برگرد *** دانم که در راهی ولی زین راه برگرد
اینان که بر لب نعره تکبیر دارند *** جای وفا زیر عبا شمشیر دارند
اینان که صد ها نامه از بهرت نوشتند *** در سینه هاشون از تو بدر کینه کشتند

شمشیرهاشان بهرقتلت تیز گشته *** پیمانہ ہاشان از ستم لبریز گشته

با سنگ و تیر و نیزہ ہاشان میزبانند *** آمادہ از بہر ورود میہمانند

ای یوسف من پا سر بازار مگذار *** پا بر سر بازار این اشرار مگذار

این جا متاع عاشقی را مشتری نیست *** این فرقہ را کاری بجز غارتگری نیست

اینان ہمہ ایفاگران نقش خونند *** چون بی خبر از سنگر عشق و جنونند

تنہا بیا اما میاور خواہرت را *** تنہا نہ خواہر آن سہ سالہ دخترت را

آئی اگر در کوفہ ای فخر زمانہ *** دشمن زند بر خواہر تو تازیانہ

آئی اگر در کوفہ می گردد بہ سیلی *** مانند زہرا روی اطفال تو نیلی

آئی اگر در کوفہ بینی داغ اکبر *** انسان کہ روید لالہ ہا از باغ اکبر

کوفه

مسلم آن پرورده دامان عشق *** یگه تازی از دبیرستان عشق
فارغ التحصیل عشق و آزمون *** بسته با دلدار خود پیمان خون
سینه چاک و سینه سرخ و در خروش *** ساغر قالوا بلا را جرعه نوش
از فراز بام با عزمی عظیم *** راز دل می گفت از دل با نسیم
ای نسیم پاک صبح آرزو *** ای به گل ها داده آب و آبرو
عزم خود را بهر رفتن ساز کن *** در شتاب این سفر اعجاز کن
همچنان نوحی که آید در خروش *** در خروش آی و به سوی او بکوش
طی ره کن نزد آن آزاد مرد *** تا پیامم را ندادی برنگرد
چون رسیدی جان من دستش ببوس *** روی ماه و نرگس مستش ببوس
پس بگو مسلم سلامت می کند *** با خبر از روی بامت می کند
شهر کوفه شهر نامردی شده *** عرصه جولان بی دردی شده
درد دین در شهر کوفه کیمیاست *** چون محبت واژه ای پر محتواس
گر بیائی کوفه سنگت می زنند *** از جفا تیر خدنگت می زنند

گر بیائی کوفه گردی بی پسر *** کز ترحم نیست در این جا اثر
گر بیائی کوفه ای فخر زمن *** دست عباست جدا گردد ز تن
گر بیائی خواهرت گردد اسیر *** پاره حلق اصغرت گردد ز تیر
گر بیائی بی برادر می شوی *** همچو من بی یار و یاور می شوی
گر بیائی زیب نی گردد سرت *** می خورد سیلی سه ساله دختری
گر بیائی تشنه لب جان می دهی *** جان شیرین را بجانان می دهی
یا غریب کوفه یا مسلم ابن عقیل

ص: 125

من عاشق پيکارم زين کار نمی ترسم *** من ميشم تمارم از دار نمی ترسم
من مسلم جانبازم سرباز سرافرازم *** در عشق بحق نازم ز اغيار نمی ترسم
فرزند عقيلم من حامي خليلم من *** بر خلق وکيلم من ز اشرار نمی ترسم
گر بی کس و بی يارم گر صيد گرفتارم *** تا چون تو گلی دارم از خار نمی ترسم
تو حيدر کراری من ميشم تمارم *** از عشق تو بر دارم از دار نمی ترسم
در راه تو ای رهبر ای زاده پيغمبر *** بر دار اگر گردهم صد بار نمی ترسم
گر دوزخيان آتش از کينه بر افروزند *** تا مهر تو را دارم از نار نمی ترسم
ترسم که بيایي تولب تشنه شوی کشته *** گر کشته شوم تشنه ای يار نمی ترسم

اولین سرباز

منم مسلم که در کوفه شکوه باورت هستم *** میان این همه اغیار تنها یاورت هستم
در این شهری که از بوم برش اندوه می بارد *** منم تنها کسی که سینه چاک سنگرت هستم
نوشتم نامه از بهرت بیا کوفه میا کوفه *** که من خواهان خوشنودی زهرا مادرت هستم
اگر میل سفر داری برو جای دگر مولا *** که من این جا که به فکر آن سه ساله دختر هستم
میا در کوفه کز بی مهری این بی وفا مردم *** پریشان خاطر از بهر علی اکبر هستم
میا در کوفه ای شیرین تر از جان رسول الله *** که من در فکر جان قاسم فرخ فرت هستم

گر از سوز عطش سوزد دلم در سینه می سازم *** ولی فکر لبان تشنه آب آورت هستم
بجان مادرت زهرا میاور اصغر خود را *** که من در شهر کوفه پیش مرگ اصغرت هستم
اگر صد بار دیگر جان نثار مقدمت سازم *** دو صد بار دگر من جان نثار سنگرت هستم
اگر امروز بنداز بند من سازد جدا دشمن *** ندارم غم که یاد پاره پاره پیکرت هستم
اگر زاین قوم من انگشت حیرت بر دهان دارم *** به فکر جدل و انگشت و آن انگشترت هستم
سرم را گر جدا از تن کند دشمن چه پروائی *** که من سوداگر هستی به سودای سرت هستم
اگر پای مرا بر ریسمان بستند این مردم *** به فکر خود نیم مولا به فکر خواهرت هستم
به فدای قیامت نزد زهرا رو سپیدم کن *** که من اول قتیل درس انسان پرورت هستم

نوحه مسلم بن عقی

یوسف فاطمه میا به شهر کوفه *** که می شود خزان تو را گل و شکوفه

یابن عم ترک سفر کن *** اقامت جای دگر کن

حسین جان حسین جان مولا حسین جان

آیی اگر به کوفه ای خسرو خوبان *** صد پاره پیکر می شوی ز ظلم عدوان

یابن عم بر سر دارم *** جان به راهت می سپارم

حسین جان حسین جان مولا حسین جان

آنان که دعوت نامه از بهرت نوشتند *** بذر ستم در سینه ها از کینه کشتند

کوفیان تشنه خونند *** پیرو خصم زبوند

حسین جان حسین جان مولا حسین جان

آبی اگر به کوفه ای حجت داور *** پرپر شود از تیر کین شش ماهه اصغر

جان سکینه برگرد *** سوی مدینه برگرد

حسین جان حسین جان مولا حسین جان

مسلم (علیه السلام)

من طایر شکسته پرم لانه ندارم *** در شهر غم منزل و کاشانه ندارم

من خانه بدوش پسر فاطمه هستم *** هرگز نخورم غم که چرا خانه ندارم

تا مست می از جام تولای حسینم *** حاجت به می و ساقی و پیمانانه ندارم

تا میثم تمار حسین ابن علیم *** ترسی دگر از زاده مرجانه ندارم

در محفل دلباختگان پدر عشق *** من شمع شب افروزم و پروانه ندارم

جان در کف اخلاص نهادم که درین دهر *** غیر از پسر فاطمه جانانه ندارم

ای طوعه در این شهر بجز سایه دیوار *** جائی که بود امن ز بیگانه ندارم

لطفی کن و بر من بده آبی که درین شهر *** یاری بجز از همت مردانه ندارم

نوحه سينه زنى مسلم بن عقيل

مسلم بى يار توام يوسف فاطمه *** ميشم تمار توام يوسف فاطمه

كوفه ميا كه اهل كوفه پستند *** عهد و وفای خویشان شكستند

كوفه ميا كه كوفيان پيرو يزدند *** دشمن خلق و عترت و خالق مجيدند

ترك سفر كن اى عزيز زهرا *** ميا به شهر كوفه جان مولا

براى سيم و زر همه ها رو سينه چاكند *** براى هر جنائتى تشنه و هلاكند

خون تو از بر ايشان مباح است *** ميا به كوفه يا حسين صلاح است

اگرچه نامه ها برت يا حسين نوشتند *** به سينه ها براى تو بذر كينه كشتند

براى خاطر سكينه برگرد *** ميا به كوفه در مدينه برگرد

ورود به کربلا

آمده ام به کربلا بهر یاری دین *** تا که بماند ایمن از کینه مشرکین

اگر دو صد پاره شود پیکرم *** خم نشود در بر دونان سرم

اگر ز تشنگی دهم جان ز ظلم عدو *** بگذرم از آب و ز کف ندهم آبرو

خوانده مرا پیامبر عالمین *** حسین منی انا من حسین

کشته شود ز تیغ کین گر علی اکبرم *** بوسد اگر تیر ستم گلوی اصغرم

جان به کف و سر به خط باریم *** بر آن چه حق بود رضا راضیم

قاسم نیکو سیرم گر شود غرقه خون *** صورت دخترم شود گرز کین نیلگون

نمی کنم مصالحه با عدو *** تا که شود کاخ ستم زیر و رو

ورود به کربلا

اهل عالم آمد محرم *** دل ها گرفته اندوه و ماتم

یوسف فاطمه شد کربلایی *** آمده در منی گردد خدایی

یا حسین یا حسین جانم حسین جان

ورده همره علی اکبر *** عباس و عون و شش ماهه اصغر

جان به کف آمده بهر شهادت *** چون شهادت بود او را ولادت

یا حسین یا حسین جانم حسین جان

کربلا شد سنگر ایمان *** او می دهد جان در ره قرآن

قبله اهل دل شد کربلایش *** زین شهادت خدا شد خون بهایش

یا حسین یا حسین جانم حسین جان

لب تشنه گردد صد پاره پیکر *** در راه قرآن بگذرد از سر

می کند از جفای ظلم است *** از سر نی سرش قرآن تلاوت

یا حسین یا حسین جانم حسین جان

نوحه سينه زنى حُرّ

آمده ام به خدمت تا شهيدم کنی *** به نزد مادرت حسين رو سپيدم کنی

حرم و سرخط براتم بده *** تشنه لبم آب حياتم بده

آمده ام به شور و شين نا اميدم مکن *** بجان مادرت حسين نا اميدم مکن

اگر دل آل علی خسته ام *** نظر نما بر دل بشکسته ام

به نا امیدی از درت گر برانی مرا *** به روی خاک ذلتم می نشانی مرا

توبه پذیر من توئی حسين جان *** زان که امير من توئی حسين جان

جام شهادت از کرم گر بدستم دهی *** مکان فراز واژه ها طبع پستم دهی

فخر کنم که خط آزادیم *** در دو جهان ز مرحمت دادیم

یا حسین (علیه السلام)

یا حسین از تو خدا قدر و بها می خواهد *** عهد بستی و بر آن عهد وفا می خواهد

بار بر بند تو از مکه به روز عرفه *** کز تو عرفان سفر کربلا می خواهد

بار بر بند به پاس حرم و حرمت خون *** که درخت علوی خون خدا می خواهد

بار بر بند که هفتاد و دو قربانی را *** حق به قربان گه تسلیم و رضا می خواهد

بار بر بند که در مسلخ عشق ازلی *** مروءة حب علی سعی و صفا می خواهد

بار بر بند برو کربلا هم چو خلیل *** که خدا ذبح عظیمی به منا می خواهد

آب زمزم تو مخور آبروی آب بخر *** کز بقای تو حسین آب بقا می خواهد
مجتبی منتظر دیدن روی پسر است *** قاسمش را ببر آن جا که خدا می خواهد
تا بگوید علم فتح به باب عرفات *** دست عباس علمدار جدا می خواهد
شیر خوار تو چنان تشنه دیدار خداست *** عوض شیر ز تو تیر بلا می خواهد
گفت ژولیده که جبریل نداد داد چنین *** یا حسین از تو خدا قدر و جهاد می خواهد

عکس

□

ص: 136

وداع ابا عبدالله (علیه السلام)

الهی بهر تسلیم و رضای تو سری دارم *** بده فرمان که بر پیکر سر فرمان بری دارم
بر آن عهدی که بستم پای بستم پس بکن مستم *** که از فرط خماری در کف خود ساغری دارم
تو گفتی سنگر آزاد مردی تشنه خون است *** برای دادن خون من علی اکبری دارم
تو گفتی قصد انسان سازی نسل جوان دارم *** جوانان را بگو مانند قاسم رهبری دارم
تو گفتی گلشن دین تشنه است و آب می خواهد *** بگو پیر عطش را ساقی آب آوری دارم
تو گفتی اعتبار هر سند باشد به امضایش *** برای مهر و امضا خون حلق اصغری دارم

تو گفتمی بهر قد قامت قیامت قامتی باید *** قیامت کن به پا چون سرو قامت پیکری دارم

گفتمی ساربان از بهر کارش مزد می خواهد *** به جای مزد او انگشت با انگشتی دارم

تو گفتمی بهر زیب نیزه دشمن سری باید *** برای نیزه داران من سر سوداگری دارم

تو گفتمی رمز تکمیل شهادت ها اسارت هاست *** مهبای اسیری همچو زینب خواهری دارم

تو گفتمی نیلگون از ضرب سیلی صورتی خواهم *** بگو با مادرم زهرا سه ساله دختری دارم

عکس

□

ص: 138

ابوالفضل (علیه السلام)

ای سپاه دیو ظلمت من شکوه ماها تبارم *** سینه چاک مطلع الفجر و طلوع آفتابم

شرزه شیر بیشه اسلام ناب راستینم *** زاده ام البنین و نور چشم بو ترابم

مادرم شیر شهادت داده در روز نخستم *** کز نخستین روز پرچم دار سرخ انقلابم

من غلام حلقه در گوش حسین ابن علیم *** او امیر و من وزیرم او سحاب و من حبابم

مام من گردانده بر دور سرش قندقه ام را *** زین جهت من گوش بر فرمان آن عالی جنابم

امر او باشد مطاع و من زجان و دل مطیعم *** کو بود فرمانروای خلق و من نایب منابم

باب شهر علم باشد باب من ساقی کوثر *** زین جهت باب الحوائج از سخاوت خوانده بابم

من ندارم اذن جنگیدن و گرنه روز دشمن *** می شود چون شام یلدا ز آتش پر التهابم

تشنه ام اما بفکر تشنگی کودکانم *** گر رسانم آب را بر تشنه کامان کامیابم

گر جدا گردد دو دستم مشک بر دندان بگیرم *** تا که دارم آب نبود وحشت از تیر شهابم

گر که چشمم را ببندد تیر دشمن غم ندارم *** چون به فکر اصغر شش ماهه و حال ربابم

قول دادم بر سکینه تا برم آب روان را *** پای بندم من به قول خویش تا پا در رکابم

گر نشد بهرم میسر در حرم آبی رسانم *** با عمودی سرنگون سازید بر روی ترابم

دوست دارم وقت جان دادن بیاید نور عینم *** تا نهد بر روی دامن او سر در خون خضابم

آرزو دارم بگویم من برادر را برادر *** از عنایت گر کند فرزند خود زهرا خطابم

دوست دارم من بلا گردان او گردم که مادر *** بهر طرف شمع رویش کرده زاؤل انتخابم

شاعر ژولیده را روز قیامت دستگیرم *** چون که من هم شافع عاشوریان روز حسابم

ابوالفضل العباس (علیه السلام)

چه زود دیده از این دهر بستی ای عباس *** ز من تورشته الفت گسستی ای عباس

به پاس یاری دین و بقای قد قامت *** قیام کردی و در خون نشستی ای عباس

منم حسین دو چشمان خویشتن وا کن *** چه دیده ای که ز من دیده بستی ای عباس

میان این همه لشگر مرا سپاهی نیست *** به یاریم به در آور تو دستی ای عباس

درون آب شدی تشنه لب شدی بیرون *** مکر تو مست ز جام الستی ای عباس

رسیده جان به لب از داغ اکبرم اما *** تورفتی و کمرم را شکستی ای عباس

تو آمدی که بری بهر کودکانم آب *** کنار آب چرا تشنه هستی ای عباس
سکینه چشم به راه است تا تو بر کردی *** نرفتی و دل او را شکستی ای عباس
شعار شاعر ژولیده در جهان اینست *** چه زود دیده از این دهر بستی ای عباس

حضرت قاسم (علیه السلام)

ای عموجان بده اذن جهادم *** کز عطش ای عموز پاقتادم
تشنه ام تشنه عشق و شهادت *** سینه چاک توام من از ولادت
ای عمو ای عمو جانم عمو جان

اکبرت رفت و شد مست از می ناب *** ز دست جد خود گردیده سیراب
اذن جنگم بده که گشته دیرم *** تا که آب از کف جدم بگیرم

ای عمو ای عمو جانم عمو جان

مادرم نجمه ای میر قبائل *** کرده بر گردنم تیغی حمایل
وصیت کرده بابای نکویم *** تا شوم من فدائی عمویم

ای عمو ای عمو جانم عمو جان

من که بهترینم زا کبر تو *** تا که زنده بمانم در بر تو

به نزد فاطمه کن رو سپیدم *** ای عمو جان مکن تو نا امیدم

ای عمو ای عمو جانم عمو جان

علی اکبر

به سر نعلش تو افتاده ام از پا به سرم *** دیده بگشایی دل جوئی بابا پسر
 تو الف بودی با تیغ اجل دال شدی *** حیف و صد حیف از این قامت رعنا پسر
 دارم امید از خالق رحمش قطع شود *** آن که زد داغ تو بر این دل شیدا پسر
 آن چنان محو تماشای تو هستم که به من *** دیده خصم بود محو تماشا پسر
 عم هات آمده برخیز و ادب کن مگذار *** بدرد جامه به تن در بر اعدا پسر
 آب شد شمع وجودم به بر پیر عطش *** تا که کردی ز پدر آب تمنا پسر
 تا تو بودی به برم بود توانی به تنم *** یاری ام کن که شدم بی کس و تنها پسر
 مادرت دیده به ره منتظر دیدن توست *** خیز با هم برویم در بر لیلا پسر

زبان حال خواهر و برادر

ای آبروی دین خدا از آبروی تو *** آهسته رو که من بشتابم به سوی تو

دانم رسیده وقت ملاقات با خدا *** ای خلق و خوی ختم رسل خلق و خوی تو

دانم که گفتگوی تو ذکر خدا بود *** لذت برم به جان تو از گفتگوی تو

رازی مگو نهفته بود در دلم حسین *** خون شد دلم ز حسرت راز مگوی تو

لختی پیاده شوز براق شکوه عشق *** تا گل بچینم از چمن باغ روی تو

طبق وصیتی که به من کرده مادرم *** بنشین دمی برم که ببوسم گلوی تو

یا حسین (علیه السلام)

خواهر و برادر

ای سر بی بدن گو بخواهر سخن *** مانده در کربلا جسم تویی کفن

یا حسین یا حسین

از چه بر روی نی جایگاهت شده *** خاک و خاکستری روی ماهت شده

یا حسین یا حسین

با تو بودم شریک غم این سفر *** باور من نبود روی نی از تو سر

یا حسین یا حسین

تا برابر شوم با تو ای نور دل *** سر بمحمل زخم تا نباشم خجل

یا حسین یا حسین

دیشب از ما جدا بوده ای یا اخوا *** گو تو با خواهرت بوده ای در کجا

یا حسین یا حسین

گوئیا مادرم بوده پهلوی تو *** بوی مادر می دهد نازنین روی تو

یا حسین یا حسین

حضرت زینب (علیها السلام)

خواهرا مژده که معراج منازیک است *** موعده وصل و ملاقات خدا نزدیک است

از خدایت طلب صبر و شکیبایی کن *** که تو را روز مصیبات و بلا نزدیک است

آمد این طرف ندایم ز منادی در گوش *** که حسین زود بیا کرب و بلا نزدیک است

خویشتن را بکن آماده تسلیم و رضا *** که مرا مسلخ تسلیم و رضا نزدیک است

هم چو هاجر به بر پیر عطش صابر باش *** که تو را هروله سعی و صفا نزدیک است

جامه صبر بپوش و به صبوریت بکوش *** که گه رفتن تو ماندن ما نزدیک است

در زمینی که در او خون مرا می ریزند *** تشنه لب در طلب آب بقا نزدیک است

بین ما و تو در این دشت جدایی افتد *** که اسیری تو در شام بلا نزدیک است

آن زمین که بینی تو به یک روز خزان *** گل جدا لاله جدا غنچه جدا نزدیک است

عکس

□

یا شیر زن کربلا

ص: 147

دروازه کوفه

به روی نی سر تو می برد هوش از سر زینب *** چه سازد چون کند بی تو دل غم پرور زینب
به سان شمع می سوزی به روی نی ولی افسوس *** که چون پروانه از غم سوخته بال و پر زینب
جدایی من و تو ای برادر غیر ممکن بود *** اگر ممکن شود روزی نگردد باور زینب
بخوان قرآن که قرآن خواندنت را دوست می دارم *** که می بخشد صدای تو توان بر پیکر زینب
که تا گردد برابر با سر پاکت سر زینب *** به سودای سرت سر را زخم بر چوبه محمل
سرت پر خاک و خاکستر بود دیشب کجا بودی *** کز این غم خون دل ریزد ز چشمان تر زینب
دهد هر تار موی تو خیر از مادرم زهرا *** گمانم بوده ای دیشب به نزد مادر زینب
من ژولیده می گویم که زینب گفت یا افغان *** به روی نی سر تو می برد هوش از سر زینب

زینب (علیها السلام) قهرمان صبر

بعد زهرا بهترین زن بین زن ها زینب است *** لاف نبود گر بگویم عین زهرا زینب است

گر پرسی کیست استاد دبیرستان عشق *** خیل شاگردان همه گویند تنها زینب است

گر بسنجی در ترازوی عمل معیار صبر *** صبر گوید قهرمان صبر دنیا زینب است

گر مقام او بود از جمع معصومین جدا *** آن که از هر معصیت باشد مبرا زینب است

گر که زهرا مادرش را خوانده احمد اُمّ آب *** گفته مولا زینت دامان بابا زینب است

در ریاضی گر حساب جمع از منها جداست *** آن که از جمع شفاعت نیست منها زینب است

آن که با تیغ زبان کار دو صد شمشیر کرد *** کوه صبر و استقامت روح تقوا زینب است

آن که با ایرادِ نطقی، کرد مانند علی *** زادهٔ مرجانه را محکوم و رسوا زینب است

آن که روی نی سر پاک برادر را بدید *** از برای سر شکستن داد فتوی زینب است

آن که بهر ما جهاد فی سبیل الله را *** با اسارت می کند تفسیر و معنا زینب است

با شهادت چون اسارت گشت توأم عقل گفت *** آن که در دنیا نظیرش نیست پیدا زینب است

شد رقم پرونده اسلام با خون حسین *** آن که با خون سر خود کرد امضا زینب است

شاعر ژولیده می گوید به آواز جلی *** بین زن ها بهترین زن بعد زهرا زینب است

ص: 150

«دو طفلان زینب (علیها السلام)»

منم زینب که در کوی محبت منزلی دارم *** در این منزل خدا را من حق آب و گلی دارم
برادر جان بیا لطفی کن و مشکن دل زینب *** که با دل بی تو دلبر تا که هستم محفلی دارم
ملاقات خدا رفتن گرامی هدیه می خواهد *** گران قدری ولی من هدیه ناقابلی دارم
برادر کن قبول از خواهر خود این دو قربانی *** کزین دریای خون منهم امید ساحلی دارم
علی اکبرت رفت و شد از دست علی سیراب *** تو دلبنده مرا سیراب کن منهم دلی دارم
سر موئی نگردد کم ز داغ آن دو از صبرم *** بده حکم شهادت را که صبر کاملی دارم
اگر زهرا سرت را روی نی بیند به او گویم *** که منهم سر بروی نی بدست قاتلی دارم
دلم خواهد که در شادی و غم دلدار هم باشیم *** که دشمن هم بگوید من چه یار عادلای دارم
دل ژولیده را هم از محبت کربلایی کن *** که تا گوید منم از شعر گفتن حاصلی دارم

از سقیفه تا دروازه کوفه

زینب آن گلوازه دبستان عشق *** منطق الفیض دبیرستان عشق

فارغ التحصیل دانشگاه صبر *** قهرمان قهرمانی ها به دهر

شیر حق را در بلاغت شیر زن *** تیر غم را در مصائب پیل تن

نور حق از چهره او منجلی *** تالی زهرا و ثانی علی

جرعه نوش باده جام الست *** در مقام باده نوشی چیره دست

جرعه ای نوشید و خضر راه شد *** سینه چاک عشق نار الله شد

چهار ساله دختری کز عرض جان *** صبر از صبرش بگوید الامان

یک شبی خوابید آن نیکو سرشت *** مادرش را دید در باغ بهشت

دید آن پهلوی شکسته هم چو گل *** جا گرفته در بر ختم رسل

ناگهان چشمش هلال ماه دید *** آن چه را نادیده بود آن گاه دید

دید روی مادرش را نیلگون *** نیلگون از سیلی ثانی دون

ناله ای از پرده دل بر کشید *** آن چنان کز جا سپند آسا پرید

نالۀ او را شنیدی تا حسین *** همدم او گشت با صد شور و شین

گفت ای خواهر چرا نالان شدی *** همچو مرغ از خواب خوش پَران شدی

گفت زینب ای مرا آرام جان *** دیده ام خوابی بکن تعبیر آن

موبه مو آن خواب را ابراز کرد *** صد گره از عقده دل باز کرد

از حسینش خواست تفسیرش کند *** آن چه دیده خواب تعبیرش کند

یوسف زهرا سخن آغاز کرد *** غنچه لعل لبش را باز کرد

گفت خواهر بشنو و زاری مکن *** خون دل از دیدگان جاری مکن

روی مادر گر که دیدی چون هلال *** می کند آگاہت از روز وصال

خواب تو سر منشاء هوشیاری است *** آن چه دیدی نغمه بیداری است

غم مخور خواهر شود این راه طی *** خواب تو تعبیر گردد روی نی

روی نی بینی هلال یک شبه *** ای که دیدی روی ماه فاطمه

جای روی نیلگون مادرم *** غرقه خون بینی به روی نی سرم

کام تلخت پر حلاوت می کنم *** بهر توفران تلاوت می کنم

می کنم کاری که گردد دیده تر *** دیده تر گردی ازین عالم بدر

کشتی صبر تو لنگر بشکند *** چوبه محمل تو را سر بشکند

آن هلالم من که شیدایت کنم *** روی نی محو تماشایت کنم

آن که زد سیلی به روی مادرم *** نیلگون سازد عزار دخترم

آن سه ساله کز کمان تیر آه *** می کند بر من به روی نی نگاه

همرہی با سوز آہش می کنم *** از فراز نی نگاهش می کنم

تولد حضرت زینب (علیها السلام)

شب است و ساقی مجلس به گردش ساغر آورده *** می از خم خانه شادی به عشق دلبر آورده

اگر چه فصل پاییز است و باشد باغبان در خواب *** سحاب رحمت حق نو بهاری دیگر آورده

شفق بهر فلق در باغ هستی لاله می کارد *** که لادن بهر سوسن مژده جان پرور آورده

خدا را سجده شکرت بجا آرد سحر آری *** که جبریل امین پیغام بر پیغمبر آورده

بسان غنچه گل لب گشود و گفت یا احمد *** خدا بهر حسین ابن علی هم سنگر آورده

ز جا برخیز ای بنیان گذار مکتب توحید *** که حق تفسیری از شأن نزول کوثر آورده

به روز پنجم ماه جمادی واژه شادی *** پی سرکوبی غم دسته دسته لشکر آورده
خدا را بحر رحمت بار دیگر در خروش آمد *** که هر موجش برای کشتی دین لنگر آورده
بشارت ده به غواصان که برخیزند دست افشان *** که بعد از لؤلؤ و مرجان حقیقت گوهر آورده
به حوا گفت آدم مژدگانی ده تو مریم را *** که از بهر علی زهرای اطهر دختر آورده
دگر از ورطه طوفان نترسد نوح پیغمبر *** که طوفان بلا را ناخدایی دیگر آورده
به ابراهیم آتش شده گلستان در چنین روزی *** که گلزار ولایت یک گل نیلوفر آورده
به موسی گفت جبریل امین بهر خدا دیدن *** نظر بر روی زهرا کن که زهرا مظهر آورده
مسیح از عرش می آید برای تهنیت گفتن *** که مریم را خدا در بردباری رهبر آورده
تعالی الله بر این دختر که صبر از صبر اوقامت *** پی تعظیم این دختر به امر داور آورده
بنازم بر چنین صبر و ببالم بر چنین مظهر *** که او را حق نه دختر غمگسار مادر آورده

به شهر استقامت از پی ابقاء قد قامت *** مگو قامت براین قامت که خالق محشر آورده
حسین ابن علی را مژدگانی داده پیغمبر *** به وقت تشنگی بهرت خدا هم ساغر آورده
سر تو روی نی خواند اگر شعر سرافرازی *** برای چوب محمل این سخن پرور سر
خدا نام ورا زینب نهاد و گفت با زهرا *** برای دامن بابا خدا زیب و فر آورده
ز مدح او زبان الکن ز وصف او قلم عاجز *** که توصیف ورا خالق به نصّ کوثر آورده
شهادت با اسارت چون که توأم گشت کامل شد *** بلی از این دو نخل بندگی برگ و بر آورده
علی باب یتیمان است و این دختر پرستاریش *** که در روز پرستارش زنان را افسر آورده
زمین و آسمان از مقدمش گردیده نورانی *** که ماه از بهر خورشید ولایت اختر آورده
من ژولیده را دیگر مجال شعر خواندن نیست *** که از میلاد او طوطی طبعم پر در آورده

یا زینب

یا زینب

تولد حضرت زینب

بده ساقی شراب ارغوانی *** که تا طبعم کند آتشفشانی

از آن می ده که آدم کرده نوشش *** ز کف رفته عنان عقل و هوشش

از آن می ده که با یک جرعه آن *** رها گردیده نوح از دست طوفان

از آن می ده که آتش شد خموشش *** خلیل بت شکن شد جرعه نوشش

از آن می ده که موسی را بقا داد *** عصایی در کفش معجز نما داد

از آن می ده کز و گل خنده می کرد *** مسیحا مردگان را زنده می کرد

از آن می ده که خضرش گشته ساقی *** بود فانی همه او هست باقی

از آن می ده که بر خلقی سرآمد *** شد از نوشیدن جامی محمد

از آن می ده که در جام علی شد *** که عالم از ولایش متجلی شد

از آن می ده که زهرا نوش جان کرد *** رسالت را ز نامش جاودان کرد

از آن می ده که در راه عقیده *** بلا جویی چوزینب پروریده

رسد این مژده از نای منادی *** که آمد پنجم ماه جمادی

مدینه پای تا سر غرق نور است *** صفا را طالب فیض حضور است

به بزم ما خدا زیب و فری داد *** که زهرا و علی را دختری داد
چه دختر تالی زهرای اطهر *** چه دختر پای تا سر هست محشر
چه دختر پرده دار خانه عشق *** خدا را شاهد میخانه عشق
چه دختر بیشه را شیر شهامت *** بلا را کنز صبر و استقامت
شهادت را قیامت در بر است او *** اسارت را شکوه باور است او
به یک ایراد نطق جاودانی *** گرفت از حق مدال قهرمانی
نشان از باغبان باغ دارد *** بسان لاله در دل داغ دارد
همین دختر که صد ها داغ دیده است *** صدای ناله مادر شنیده است
ز بعد مادر پهلو شکسته *** بدیده فرق تا ابرو شکسته
پس از داغ پدر این درد پرور *** به عالم دیده داغ شش برادر
حسن را او جگر صد پاره دیده *** که از صبرش حماسه آفریده
همین زینب که او را زاده زهرا *** به او درس شهامت داده زهرا
خدا او را نهاده نام زینب *** که باشد حامی اسلام زینب
برای سنگر عشق و عقیده *** خدا او را حسینی آفریده

یا عمّة السادات

تولد حضرت زینب (علیها السلام)

آن شب که گل از دامن مهتاب می ریخت *** شبنم به پای نخل باور آب می ریخت

آن شب که غم آهنگ شادی ساز می کرد *** قفل اسارت را به گرمی باز می کرد

آن شب که ساقی بوسه بر پیمانہ می زد *** گیسوی شب را بهر مستان شانه می زد

آن شب که بهر باغ دل غم لاله می کاشت *** در نیستان نینوانی ناله می کاشت

آن شب شفق دیوان فتح نور می خواند *** بهر فلق شعر شب عاشور می خواند

شهر مدینه طالب دیدار حق بود *** چشم انتظار مطلع الفجر فلق بود

فطرس فراز آسمان ها بال می زد *** فریاد آزادی و استقلال می زد
کای اهل عالم در دیار شور و شادی *** زد خیمه روز پنجم ماه جمادی
دیوان خلقت را خدا زیب و فری داد *** ساقی کوثر را ز کوثر کوثری داد
شیر خدا را داد خالق ماده شیری *** قامت قیامت دختر روشن ضمیری
جبریل بر ختم رسل پیغام می داد *** پیغام از پیروزی اسلام می داد
می گفت با احمد شکوه باور آمد *** بهر حسینت سینه چاک سنگر آمد
بر خلق عالم نعمتی عظمی ست دختر *** سوم گل و گل واژه زهراست دختر
دختر مگو چون همتی مردانه دارد *** از آیه قالوا بلا پیمانہ دارد
دختر مگو کو دختران را رهبر آمد *** بی پرده گویم صبر را پیغمبر آمد
بر روی ما تا مهر رخشان در گشاید *** در بردباری مثل او مادر نزاید

از صبر او دین خدا پاینده گردد *** هر مرده ای ز انفاس گرمش زنده گردد

از کودکی او داغ روی داغ بیند *** در خاک و خون آلاله های باغ بیند

از بعد داغ مادر پهلو شکسته *** بیند پدر را فرق تا ابرو شکسته

روزی به بیند زردی روی پدر را *** روز دگر طشت پر از لخت جگر را

ثابت قدم مانند او گیتی ندیده *** زیرا خدا او را حسینی آفریده

در روز عاشورا که روز آزمون است *** او فارغ التحصیل آن دارالفنون است

گاهی ببیند جسم اکبر پاره پاره *** گاهی کند بر پیکر قاسم نظاره

گاهی ببیند اشک چشم مست عباس *** گاهی جدا از تن ببیند دست عباس

گاهی ببیند داغ عون و جعفرش را *** گاهی فرا خواند به یاری مادرش را

گاهی ببیند حلق اصغر را دریده *** گاهی برادر را ببیند سر بریده

گاهی بگیرد در صاف در فشانی *** با خطبه ای غرّا مدال قهرمانی

که روی نی بیند سر هم سنگرش را *** که بشکند با چوبه محمل سرش را

گاهی بود صبرش ز اعجاز عجایب *** کو را خدا داده لقب ام المصائب

قنّاقه اش را تا که پیغمبر گرفتی *** صد بوسه از رخساره او برگرفتی

در دست پیغمبر ز دیده اشک می ریخت *** کز اشک او از چهره او رشک می ریخت

در دست باب تاجدارش گریه می کرد *** گویی که از هجر نگارش گریه می کرد

با گریه اش صلح حسن را زنده کرد او *** چون غنچه بر روی حسینش خنده کرد او

یعنی تو را جان برادر خواهر آمد *** خواهر نه تنها یاور و هم سنگر آمد

ص: 162

«زینب (علیها السلام)»

زینبم زینبم دخت ام ایم *** من به برج شرف بهترین کوکیم

زینبم زینبم زینبم زینبم

دیده ام از ازل داغ و بر روی داغ *** گشته ام همدم رنج و درد و فراق

زینبم زینبم زینبم زینبم

در دل خسته ام داغ مادر بود *** ضبط خاطر مرا ضربت در بود

زینبم زینبم زینبم زینبم

دیده ام صورت مادرم نیلگون *** تارک مرتضی دیده ام غرق خون

زینبم زینبم زینبم زینبم

بعد بابای من خسته با چشم تر

از حسن دیده ام پاره پاره جگر

زینبم زینبم زینبم زینبم

عکس

□

یا عمّة السادات

ص: 164

(اربعین)

ای کربلای خونین گل های پرپر کو *** آلاله های سرخ باغ پیمبرم کو
هنگام ترک کویت ارزنده گوهری را *** دادم بتو امانت ارزنده گوهرم کو
در دست تو سپردم من جسم شش برادر *** ابدان چاک چاک آن شش برادرم کو
کردی بخاک پنهان جسم برادرم را *** با من بگو تو آخر فرزند مادرم کو
خواهم که حنجرش را بار دگر ببوسم *** آن حنجر بریده در راه داورم کو
لیلای قد خمیده از گرد ره رسیده *** با قلب داغ دیده گوید که اکبرم کو

ص: 165

کلثوم مو پریشان گوید به آه و افغان *** سقای تشنه کام صد پاره پیکرم کو

بهر پدر سکینه آورده آب و گوید *** بابای مهربان با جان برابرم کو

گیرد سراغ قاسم نجمه بآه و زاری *** گوید فروغ قلب و این دیده ترم کو

دل از جهان شکسته رباب دل شکسته *** گوید به قلب خسته شش ماهه اصغرم کو

کردی به من سفارش درباره رقیه *** با من چرا نگوئی سه ساله دخترم کو

السلام عليك يا ابا عبد الله

ص: 166

اربعین

ای کربلا برایت مهمان ز ره رسیده *** مهمان تو علی را باشد فروغ دیده

سفره رنگین نما با سرفرازی *** کن از این میهمان مهمان نوازی

یا حسین یا حسین مولا حسین جان

آورده همره خود غم دیده خواهرش را *** با همسر عزیزش مادر اکبرش را

آمد تا دهد با آه و ناله *** خبر داغ جان سوز سه ساله

یا حسین یا حسین مولا حسین جان

گوید به آه و ناله ای نازنین برادر *** از من چرا نپرسی از آن سه ساله دختر

بر لب لب نهاد و جان فدا کرد *** خویش را راحت از رنج و بلا کرد

یا حسین یا حسین مولا حسین جان

از عشق روی ماهت جان داد عاشقانه *** ویرانه را ز ناله او کرد پر ترانه

همچو زهرا به تن بودش نشانه *** جای سیلی و ضرب تازیانه

یا حسین یا حسین مولا حسین جان

السلام عليك يا ابا عبدالله

یا أسیر الکربات

عکس

□

ص: 168

اربعین

من آمدم از شام ویران *** بهر زیارت شهیدان

آمده در برت سرگشته زینب *** بی تو از نقش خود برگشته زینب

یا حسین یا حسین حسین حسین جان

ای تشنه لب از ظلم و بیداد *** آب روان گردیده آزاد

چشم خود باز کن جانم فدایت *** آورده دخترت آب از برایت

یا حسین یا حسین حسین حسین جان

برگو به اکبر خیز و از جا *** آید به استقبال لیلا

کز غم داغ اورنگش پریده *** چون کمان از الم قدش خمیده

یا حسین یا حسین حسین حسین جان

شرمنده ام از داغ لاله *** همره نیاوردم سه ساله

صورت نیلگون با تو نشان داد *** تقد یک بوسه در خرابه جا نداد

یا حسین یا حسین حسین حسین جان

اربعین

ای باغبان چه کردی گل های پرپرت را *** پنهان کجا نمودی شش ماهه اصغرت را

ای پاره پاره پیکر من خواهر تو هستم *** بر خواهرت نشان ده صد پاره پیکرت را

ای نازنین برادر خواهم که بار دیگر *** پیش آیم و ببوسم رگ های حنجرت را

وقت نماز ظهر است ای قبله گاه عشاق *** بهر اذان صدا کن علی اکبرت را

از قول من به قاسم بر گو بیدین تو *** آورده ام به همیره من نجمه مادرت را

جان اخوا سکینه رفته کنار علقم *** تا کامیاب سازد سردار لشکرت را

ممنونم ای برادر در این سفر تو تنها *** نگذاشتی تو آنی غمدیده خواهرت را

سر را به چوب محمل از عشق تو شکستم *** چشمم فتاد و دیدم تا روی نی سرت را

شرمنده ام از این که کردم خرابه پنهان *** از ظلم و جور دشمن سه ساله دخترت را

عکس

□

یا اسیر الکربات

ص: 171

«حضرت رقیه (علیها السلام) و سر امام (علیه السلام)»

بهرم ای عمه جان *** آمد آرام جان

او بود میهمان *** من شدم میزبان

یا حسین یا حسین یا حسین

شام هجران من *** گشته ای عمه طی

آمده در برم *** رأسش از روی نی

یا حسین یا حسین یا حسین

از سفر آمده *** دلبرم یکدله

تانشانش دهم *** پای پر آبله

یا حسین یا حسین یا حسین

گویش روی من *** گشته نیلی پدر

بس که از شمر دون *** خورد سیلی پدر

یا حسین یا حسین یا حسین

ای مدینه گل بیفشان گل عذاران آمدند *** انتظار آمد پایان میهمانان آمدند
سفره رنگین کن ز خون دل که این خونین دلان *** با هزاران لشکر غم بی هزاران آمدند
این بلا جویان دشت لاله خیز کربلا *** با بهاران رفته بودند بی بهاران آمدند
زینب آمد بی برادر نجمه آمد بی پسر *** تسلیت برگو به آنان دیده گریان آمدند
ام لیلا و سکینه با رباب دل غمین *** از دیار سینه سرخان سینه سوزان آمدند
انتظار دیدن عباس را دیگر مکش *** کز کنار نعش او گیسو پریشان آمدند
از کنار پیکر صد چاک اکبر نوحه خوان *** عندلیبان خوش الحان با صد افغان آمدند
حجله بهر قاسم و عبدالله از ماتم ببند *** کاین سرافرازان ز دشت سربداران آمدند

ای مدینه بزم شادی بعد از این برپا مکن *** بی حسین برگشته زینب در برویش و مکن
از حسین و داستان کربلا از من میپرس *** صحبت او در کنار تربت زهرا مکن
انتظار دیدن فرزند زهرا را مکش *** خنده بعد از این بروی مردم دنیا مکن
آن قدر از زندگی سیرم که گویم با اجل *** بهر قبض جان من امروز را فردا مکن
یا رسول ا... برخیز و ببین حال مرا *** آن چه می گویم به نزد مادرم افشا مکن
بعد پرپر گشتن گل های باغ ای باغبان *** صحبت آب روان با زینب کبری مکن
هر جوانی را که دیدی شانه بر زلفش مزن *** جان اکبر بیش از این خون در دل لیلا مکن
هر چه می خواهی تو با ام البنین برگو ولی *** در بر او صحبت بی دستی سقا مکن

فہرست سفینہ نور

3... مناجات

4... میخانہ

6... غزل

7... خطا پوش

7... قرار

10... بی خبر

11... بی بند و باری

13... اجل

14... ازدواج

16... عالم

19... نصیحت

21... غزل

22... چہ کردہ

24... آدم دنیا طلب

26... چوگان عزت

27... توکل

28... حسن نیت

30... پایندہ

32... تورّم

33... گنج قناعت

مشکل...35

کام دل...37

حکایت...38

منای قرب...40

میلاذ رسول اکرم...42

میلاذ علی (علیه السلام)...45

میلاذ کعبه...49

علی ابن ابیطالب (علیه السلام) و...53

در وصف مولای متقیان...56

غدیریه...59

غدیر خم...61

میلاذ حضرت زهرا (علیها السلام)...69

افتخار دختر...72

در میلاذ صدیقه کبری (علیها السلام) 74

در میلاذ حضرت جواد (علیه السلام)...78

نوحه رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)...83

سقیفه...84

حضرت زهرا (علیها السلام)...87

حضرت صدیقه کبری (علیها السلام)...87

علی و اشک...88

دویتی ها...91

دویتی ها... 91

در مصیبت حضرت زهرا (علیها السلام)... 93

ص: 175

قطعات...96

دوییتی ها...97

دعای نیمه شب...98

دوییتی ها...99

در سوک علی بن ابیطالب (علیه السلام)...100

نوحه امام حسن مجتبی (علیه السلام)...101

امام سجاد (علیه السلام)...104

در سوک امام باقر (علیه السلام)...106

در سوک امام هشتم...108

جواد ابن رضا...110

کوفه...112

مسلم (علیه السلام)...114

مسلم (علیه السلام)...115

مسلم (علیه السلام)...117

مسلم (علیه السلام)...119

مسلم (علیه السلام)...121

کوفه...124

مسلم بن عقیل (علیه السلام)...126

اولین سرباز...127

نوحه مسلم بن عقیل (علیه السلام)...129

مسلم (علیه السلام)...130

نوحه سينه زنى مسلم بن عقيل...131

ورود بكرىلا...132

ورود بكرىلا...133

يا حسين (عليه السلام)...135

وداع ابا عبدالله (عليه السلام)...137

ابوالفضل (عليه السلام)...141

ابوالفضل العباس (عليه السلام)...142

حضرت قاسم (عليه السلام)...142

على اكبر (عليه السلام)...143

زبان حال خواهر و برادر...144

خواهر و برادر...145

حضرت زينب (عليها السلام)...146

دروازه كوفه...148

زينب (عليها السلام) قهرمان صبر...149

دو طفلان زينب (عليها السلام)...151

از سقيفه تا دروازه كوفه...169

تولد حضرت زينب (عليها السلام)...154

تولد حضرت زينب (عليها السلام)...157

تولد حضرت زينب (عليها السلام)...159

زينب (عليها السلام)...163

اربعين...165

اربعین...167

اربعین...169

اربعین...170

حضرت رقیه (علیها السلام) و سر امام (علیه السلام)...172

برگشت به مدینه...173

برگشت در مدینه...176

ص: 176

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

